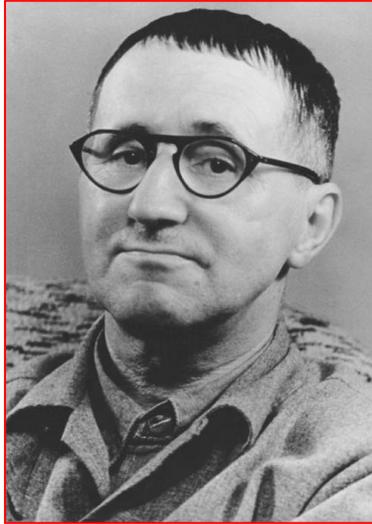


## تعهد سیاسی برشت



(بخش نخست)

توفان آراز

من بر ضد اوضاع منظم در یک خودکدانی هستم.  
برتولت برشت  
(Bertolt Brecht)  
(۱۸۹۸ - ۱۹۵۶)

معمولاً نقطه عطف مقبول تکامل سیاسی برشت را سال ۱۹۲۶ در نظر گرفته اند، و آن سالی است که برشت در تابستانش در ارتباط با نوشتن نمایشنامه سرانجام ناتمام *Joe Fleischhacker* (جو فلیشهاکر)، مطالعه اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم و مارکسیسم را آغازید، و در نامه معروفش در اکتبر همان سال به همکار خود الیزابت هائوپتمان (Elisabeth Hauptmann) (۱۸۹۷ - ۱۹۷۳) نوشت: "من غرق خواندن *Das Kapital* (سر مایه) [ج ۱-۳، ۹۴ - ۱۸۶۷] هستم. حالا دیگر باید به صراحت به رسم. برشت از نیمه دوم دهه ۲۰ سده پیشین به طرف گیری از سوسیالیسم، از حزب کمونیست آلمان (ک. پی. دی) (*Kommunistische Partei Deutschlands (KPD)*)، از اتحاد شوروی پرداخت.

موضع گیری برشت سازش ناپذیر و صریح بود - صریح به این مفهوم که اراده او جهت کار برای سو-سیالیسم و مارکسیسم، برای حزب مسلم و بی چون و چرا بود، بی تفاوت به این که دیگران چه نظری در خصوص نتایج فعالیت او داشته باشند. این واقعیت هم در مورد اعمال او و هم در مورد کل نویسندگی او در زمینه های ادبیات زیبایی شناسی، تعقلاتی، نمایشنامه نویسی، نظم و نثر، نوشتارهای نظری در عرصه های تئاتر و هنر و سیاست صادق است.

برشت به تعهد سیاسییش تا واپسین دم حیات وفادار ماند. او در یک یادداشت مجادله ای متعلق به سال ۱۹۵۲ (منتشر شده پس از درگذشتش) متذکر گردیده است: "نظرات من به دلیل اقامتم در این جا [آلمان شرقی (سابق)] نیست، بلکه اقامتم در این جا به دلیل نظراتی است که دارم." و دوست و همکار چندین ساله برشت آهنگساز هانس ایسلر (Hanns Eisler) (۱۸۹۸ - ۱۹۶۲) ضمن یک رشته گفت و گو در سال ۱۹۶۱ با ادیب و هنرمند تئاتر هانس بونگه (Hans Bunge) (۱۹۱۹ - ۹۰) درباره برشت، برشت را نه تنها مارکسیست، اما لنینیست معرفی کرده، در این رابطه گفته است: "او هرگز مخالف حزب نبود - نه

مخالف کپی.پی.دی و نه/اس.ای.دی] اختصار حزب وحدت سوسیالیستی آلمان (Sozialistische Einheitspartei Deutschlands (SED)). او از بسیاری امور انتقاد می کرد (...). ولی انتقادش تأثیری در وفاداریش نداشت. او خود را همیشه کمونیست، بلشویک بدون دفترچه حزبی - چنان که در اتحاد شوروی می گفتند - احساس می کرد. به روایت ایسلر حزبون، از آن جمله رهبر پیشین حزب والتر اولبریش (Walter Ulbricht) (۱۹۷۳-۱۸۹۳)، برشت را "رفیق برشت" (genosse Brecht)، "رفیق ما برشت" (unser genosse Brecht) خطاب می کردند. برشت ارزش فراوان به این عنوان قائل بود. یک آقای دیوان سالار در جلسه ای پس از خطاب "رفیق" به برشت، او را "آقا" خواند، که مایه عصبانیت برشت شده، بر او عتاب کرد: "لطفاً به من "آقا" نگویند! فقط باید "رفیق" صدایم کنید!" رنگ از روی مخاطب برشت پرید، و پاسخ داد: "بسیار خوب، رفیق برشت!"<sup>۱</sup>

به پردازیم به موضوع تبیین مبدأ گرایش سوسیالیستی - مارکسیستی برشت.

یک منبع بااهمیت پژوهش درباره برشت، حاوی تصاویر بسیار از او و محیطش کتاب کورت فاسمان (Kurt Fassmann) (۱۹۲۷-۷۹) تحت عنوان *Brecht, eine Bildbiographie* (برشت، یک شرح حال مصور) (۱۹۵۸) می باشد. فاسمان در نخستین فصل این کتاب توصیفی به قرار زیر از اوضاع سیاسی مابعد جنگ جهانی اول در بایرن (دولت جزء تابع آلمان فدرال) به دست داده است: "سال ۱۹۱۹ با بدشگونی آغاز گردید. انقلاب و ضد انقلاب سرگرم زورآزمایی بودند، اوضاع روز به روز وخیم تر می شد. هنگامی که سوسیالیست کورت ایسنر (Kurt Eisner) (مقتل ۱۹۱۹-۱۸۶۷)، که پس از پایان جنگ در رأس دولت قرار گرفته بود، در فوریه در خیابان مورد اصابت تیر واقع شد، در مونیخ و آئوگسبورگ (زادگاه برشت) چندین ناآرامی روی دادند، که به برقراری حکومت موقت شوراهای کارگران و سربازان منجر گردیدند، و آن ها نیز در آوریل و مه سرکوب شدند. برشت در آن زمان برای مدتی عضو شورای سربازان در آئوگسبورگ بود و به حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان (یو.اس.پی.دی) (*Unabhängige Sozialdemokratische Partei Deutschlands (USPD)*)، که به صورت جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان (اس.پی.دی) (*Sozialdemokratische Partei Deutschlands (SPD)*) از آن انشعبا کرده بود، پیوست. "و افزوده است: "گرچه عضویت او [برشت] دوامی نداشت، ولی او هرگز از کمونیسم روی نگرداند؛ آن از این زمان به بعد در زندگی و فعالیت او تعیین کننده بود. برشت عاصی به انقلابی برخورد کرده بود، که با "مزاج اجتماعی" او سازگاری داشت. اتحاد آن دو اجتناب ناپذیر بود. و انحلال ناپذیر باقی ماند."

به این ترتیب فاسمان ابتداء یو.اس.پی.دی و کمونیسم را یکسان می سازد، و سپس - به دنبال توضیح این که رابطه برشت با حزب بی دوام بود، و بدون هیچ استدلالی - نتیجه گیری می نماید، که بین برشت ۲۱ ساله و کمونیسم اتحاد اجتناب ناپذیر و غیرقابل انحلال انعقاد یافته بود. باید توجه داشت فاسمان تنها کسی نیست که از برشت جوان یک کمونیست می سازد. نویسنده دیگری ینس بیانبو (Jens Bjarne boe) (۱۹۲۰-۷۶) برشت را در سال های بسیار جوانش در چپ افراطی جای می دهد. پس از درگذشت بیانبو همسر او مواد گوناگونی درباره برشت را که شوهر برجای گذارده بود، به صورت کتابی با عنوان *Om Brecht* (در باب برشت) در سال ۱۹۷۷ به طبع رسانید. در این جا بیانبو درباره برشت می گوید، که او "بسیار زود در منازعه با محیطش قرار گرفت و او در قبل اولین اشعارش را، وانگهی در یک مجله دست چپی انتشار داده بود." تاریخ مورد نظر بیانبو سال ۱۹۱۵ است، زمانی که برشت ۱۷ ساله بود. اما آیا این ادعا را می توان به صورت حقیقت پذیرفت؟

واقعیت اینست که برشت جوان از ۱۹۱۲، یعنی از سن ۱۴ سالگی، به نوشتن قطعات منثور، اشعار و نمایشنامه های تجربی اشتغال داشت. بخشی از این نوشته ها نیز به طبع رسیده اند، یا در هر حال در ارگان های مختلف انتشار یافته اند، قبل از همه در یک نشریه دبیرستان با عنوان *Die Ernte* (خرمن) با تیراژ ۴۰ نسخه و با دستگاه رونوشت برداری، که توسط دائره ای از محصلین دبیرستان پادشاهی بایرن در آئوگسبورگ، که برشت از دانش آموزان آن بود، نشر داده می شد. برشت جزو نویسندگان نشریه بود، و طی سال های ۱۴-۱۹۱۳ جمعاً ۱۵ نوشته از خود را در آن منتشر ساخت. نشریه طبعاً در مؤسسه مدارس پادشاهی بایرن تحت کنترل مدیریت قرار داشت، و نه مدیریت آن مؤسسه و نه نشریه به هیچ صورت

دست چپی نبودند، که هیچ، اصلاً مطالب سیاسی در آن نشریه درج نمی شد. نشریه دیگری *Der Erzähler* (گوینده) نام داشت، و آن ضمیمه ای بود با محتوای ادبی و سرگرم کننده به نشریه مسیحی - لیبرال *Augsburger Neueste Nachrichten* (تازه ترین اخبار آئوگسبورگ)، که برشت در سال های ۱۶- ۱۹۱۳ تا ۱۱ عنوان نوشته از خود را در آن انتشار داد. و نشریه ای دیگر (بورژوازی) به نام *München - Augsburg Abendzeitung* (روزنامه عصر مونیخ - آئوگسبورگ) بود، که در همان دوره ۱۴ قطعه ادبی برشت را درج کرد.

دیتر برشت تنها در یک نشریه دست چپی، ارگان محلی *یواس.پی.بی* با عنوان *Der Volkswille* (اراده مردم) از آخر ۱۹۱۹ تا تقریباً ۱۹۲۱ در زمینه تئاتر نوشت. از این موضوع بیانجو نیز آگاه بوده، و آن را "نشریه کمونیستی" نامیده است. او کاملاً با فاسمان متفق الرأی می باشد، و هر دو اینان نیز در اشتباه هستند.

*یواس.پی.بی* کمونیستی نبود، و ابداً نه در تاریخ مورد نظر فاسمان، یعنی نوامبر ۱۹۱۸ تا آوریل - مه ۱۹۱۹؛ آن حزب از اعضاء متنوعی با درک های متفاوت، اما همه دست چپی تر از سوسیال دموکراسی رسمی تشکیل یافته بود. اسپارناکیست ها (کارل لیبکنشت *Karl Liebknecht*) (مقت. ۱۹۱۹- ۱۸۷۱)، روزا لوکزامبورگ (*Rosa Luxemburg*) (مقت. ۱۹۱۹- ۱۸۷۱) و بقیه) در تاریخ تشکیل *یواس.پی.بی* در آوریل ۱۹۱۷ به حزب جدید پیوستند، ولی در ۱۹۱۸ از آن خارج شدند، و اتحادیه خود به نام *اتحادیه اسپارناکوس (Spartakusbund)* را تشکیل داده، بعد ارتباط شان را با سوسیال دموکرات های مستقل قطع، و در دسامبر ۱۹۱۸ اعلان برنامه کرده، در کنگره ۳۰ دسامبر تا ۱ ژانویه ۱۹۱۹ خود حزب *کمونیست آلمان* را تأسیس کردند. در نتیجه این تحول شکاف بین جناح های راست و چپ *یواس.پی.بی* ژرف تر و به جدایی نهایی آن ها منتهی گردید. جناح چپ و کمونیست ها دسامبر ۱۹۲۰ متحداً به حزب کمونیست پیوستند، و جناح راست در سال ۱۹۲۲ به *یواس.پی.بی* بازگشت. نشریه *اراده مردم* در حقیقت در بخش اعظم موجودیتش نسبتاً از آن چه کمونیستی درک شود، فاصله داشت، و آن منحصرراً در زمان کوتاهی پس از اتحاد با کمونیست ها در دسامبر ۱۹۲۰، که حزب به *انترناسیونال کمونیستی* ملحق گشت، رسماً کمونیستی به شمار می رفت، وانگهی کار *اراده مردم* با غدغن گردیدن آن در ۱۳ ژانویه ۱۹۲۱ قطع شد، و در آن دوره از برشت سه نوشته در نشریه درج گردید. تا جایی که به محتوای نوشته های برشت مربوط می شود، آن ها منحصرراً نقد تئاتر بودند. حتی یک نوشته سیاسی از او وجود نداشت، و در این رابطه مهم است تأکید این که انتقاد او - به اشکال غیرسنتی، جسورانه، تحرک آمیز- ابداً هنر و به ویژه تئاتر را در رابطه ای اجتماعی یا سیاسی قرار نمی داد، و مبین هیچ سعی در جهت تحلیل سوسیالیستی نبود. ضمناً همکاری برشت با این نشریه دوام نداشت. بازانتشار نشریه از اکتبر ۱۹۲۱ با نام *Bayerische Arbeiter - Zeitung* (روزنامه کارگری *بایرن*) از سر گرفته شد، و آن نورنبرگ، آئوگسبورگ و مونیخ را زیر پوشش خود داشت. سردبیر تا به آن زمانی آن وندلین توماس (*Wendelin Thomas*) (۱۹۴۴- ۱۸۹۳) مسئولیتش را به عنوان سردبیر حفظ کرد. با وجود این او اغلب اوقات به عنوان نماینده رایشتاگ (پارلمان آلمان) در برلین به سر می برد. اما برشت با این نشریه جدید همکاری ادبی نداشت. یکی از نویسندگان ثابت نشریه نیز یک روزنامه نگار جوان، بعد یک مقام در مطبوعات کمونیستی و سیاستمدار فرهنگی پس از جنگ در منطقه اشغالی شوروی و آلمان شرقی (سابق) آلكساندر آبوش (*Alexander Abusch*) (۱۹۰۲- ۸۲) به شمار می رفت. برشت ابتداء سال ها بعد در برلین با او آشنا گردید.

مکت اندک بیش تری در برخورد کلی بیانجو به برشت می کنیم. او با تکیه به دوست برشت، نو یسنده لیون فوشتوانگر (*Lion Feuchtwanger*) (۱۹۵۸- ۱۸۸۴) به صورت منبع ذکر می کند، که برشت ۲۰ ساله در اندیشه سرودن محتوای *Manifest Der Kommunistischen Partei* (مانیفست حزب کمونیست) (۱۸۴۸) در قالب شعر شش و تدی (*hexameter*) بود، و سپس می گوید: "این به شکلی تصویری است از کل کار برشت به عنوان نویسنده: همه چیز، کار از سن بیست سالگی تا تقریباً شصت سالگی یک تلاش کامل برای بازنویسی کل مارکس به شعر، غزل، به نثر و بیش از همه به نمایشنامه بوده است."

چنان که گفته شد، بیانبو، فوشتوانگر را منبع خود قرار داده است؛ اما به بینیم فوشتوانگر در واقع چه در این رابطه نوشته است. نوشته او جزئی است از یک شماره ویژه ادبی *Sinn und Form* (حسن و شکل) (۱۹۵۷) به یادواره برشت تحت عنوان "Zweites Sonderheft Bertolt Brecht" (دومین شماره ویژه برتولت برشت). فوشتوانگر برشت را از سال ۱۹۱۹ می شناخت، و با او در زمینه موضوعات مهمی همکاری داشت. فوشتوانگر در مقاله یادواره اش کوشیده خصوصیات برشت را در شش نکته خلاصه کند، و در یکی از آن ها هوس و اشتیاق برشت به آزمایش برجسته است؛ خصوصیتی که برشت با آن در نخستین ملاقاتش در ۲۰ سالگی با فوشتوانگر او را شگفت زده ساخته بود. فوشتوانگر جلوتر در مقاله اش به عنوان نمونه دیگری از اشتیاق برشت به آزمایش، برنامه او در سال های بعدین برای سرودن *مانیفست حزب کمونیست* در قالب شعر شش و تدی را ذکر می کند. این مورد اخیر در مقاله فوشتوانگر را بیانبو اشتباهاً در رابطه مستقیم با ملاحظه پیشین فوشتوانگر درباره برشت قرار می دهد. ما از منبع دیگری آگاهییم که کار برشت در جهت سرایش محتوای *مانیفست* ابتداء از سال ۱۹۲۵، یعنی ۲۵ سال دیرتر از پنداشت بیانبو صورت گرفت. برشت خود در *Arbeitsjournal* (دفتر روزانه کار) اش در فوریه ۱۹۴۵، می نویسد، که او به صورت نوعی تمرین در تنفسی ضمن همکاریش با چارلز لفتون (Charles Laughton) (۱۸۹۹ - ۱۹۶۲) بر سر *Leben des Galilei* (زندگی گالیله) [۱۹۳۹، یکی از سه شاهکار برشت] تصمیم گرفته است "مانیفست را تبدیل به شعر کند". و ماه بعد (مارس) به دوستش کارل کورش (Karl Korsch) (و. ۱۹۵۰) می نویسد، که او حال سرگرم کار روی طرحی است، که هم چنین شامل به شعر در آوردن *مانیفست* می باشد. پروفیسور ادبیات فریموث لوئار کاهرس (Freimuth Lothar Kahrs) (و. ۱۹۷۳) در کتابش درباب شرح حال فوشتوانگر تحت عنوان *Insight and Action. The Life and Work of Lion Feuchtwanger* (بینایی و عمل. زندگی و کار لیون فوشتوانگر) (۱۹۷۵) اشاره دارد فوشتوانگر در نامه هایش می نویسد، برشت ضمن اقامت در ایالات متحده آمریکا "از او خواهش کرد در طرح سرودن *مانیفست* در قالب شعر شش و تدی با او همکاری کند". هم چنین ایسلر از گفت و گوها با بونگه درباره برشت و طرح او در مورد *مانیفست* در ۱۹۴۵ سخن می گوید. بونگه نیز این قضیه *مانیفست* را در ۱۹۶۳ در مقاله "Das Manifest von Bertolt Brecht" (مانیفست برتولت برشت) در نشریه *حسن و شکل* نشر می دهد. گفتنی است برشت تنها قطعه ای از طرحش در زمینه تبدیل محتوای *مانیفست* حزب کمونیست به شعر را عملی ساخت؛ کل طرح او هرگز تحقق نیافت. این قطعه توسط "بایگانی برشت" در سال بعد از درگذشت او در شماره ۵، سال ۱۹۷۵ نشریه *حسن و شکل* انتشار داده شده است.

کم نیستند ادیبانی که نویسندگی برشت را صرفاً ابزار ترویج مارکسیسم و ادبیات او را خالصاً تبلیغات سیاسی دانسته اند، از آن میان هانس شرفیق (Hans Scherfig) (۱۹۰۵ - ۷۹)، نویسنده کمونیست و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست دانمارک (دی.ک.پی) (*Danmarks Kommunistiske Parti (DKP)*)، که اهمیت خاصی از نقطه نظر کمونیستی به برشت و نویسندگی او قائل بود، و چند مقاله درباره او در ارگان مرکزی حزب *Land og Folk* (کشور و مردم) نوشت، از آن جمله مقاله ای با عنوان "Den listige digter" (نویسنده زیرک)، که به وضوح مبین استنباط اصولی بحث برانگیز شرفیق از برشت می باشد. می نویسد: "بین نویسندگان کمونیست برشت آن نویسنده ای است که ادبیاتش بدون استثناء خالصاً تبلیغات می باشد. او تنها به مقصود روشنگری، تعمیق و پیش برد جهان بینی مارکسیسم می نوشت. (...)" ادبیات برشت (... فقط دربرگیرنده مارکسیسم در همه اشکال ادبی است. ادبیات او خالصاً وعظ و اعلان می باشد. "ولی باید گفت، حکمی از نوع این حکم شرفیق در واقع نادرست و نشانگر آشنایی نامکفی او با نویسندگی برشت - خاصه مربوط به فاصله زمانی آغاز کار نویسندگی برشت تا تقریباً اواسط دهه ۲۰، یعنی مرحله غیرمارکسیستی نویسندگی برشت- است. ضمناً شرفیق مانند همفکرانش به جنبه خالصاً هنری ادبیات برشت به کلی بی اعتناء می باشد، جنبه ای که خاصه در زمینه تئاتر حائز اهمیت بسیار و آموزنده و الهام بخش چندین هنرمند سرشناس تئاتر بوده است. از این موضوع می گذریم.

هنگامی که برشت جایزه رسمی دولت شوروی ویژه تقویت صلح بین خلق ها - که در آن زمان جایزه استالین نامیده می شد، اما بعد به جایزه لنین تغییر نام داده شد - را در سال ۱۹۵۵ در مسکو دریافت می داشت، ضمن نطق سپاسگزاری - که ضمناً اصرار داشت متن آن به وسیله بوریس پاسترناک (Boris Paster) (۱۹۶۰-۱۸۹۰) به زبان روسی ترجمه شود<sup>۲</sup> - از جمله چنین گفت: " من ۱۹ ساله بودم که خبر انقلاب بزرگ شما به گوشم رسید، ۲۰ ساله بودم که انعکاس آن آتش بزرگ را در زادگاهم دیدم. من سرباز بهداشت در یک بیمارستان نظامی در آنوگسبورگ بودم. سربازخانه ها و حتی بیمارستان های نظامی خالی شدند، آن شهر قدیم ناگهان از وجود آدم های تازه ای مملو شد، که در دستجات بزرگی از نواحی اطراف با زندگی ای می آمدند که برای خیابان های اغنیاء، ادارات و تجار بیگانه بود. (... ) فقط چند روز، ولی چه روزهایی، همه جا مردم می ستیزیدند، اما همزمان مردم صلح طلب، مردمی دست اندر کار ساختن! مبارزات، به طوری که شما مطلعید، به پیروزی نینجامیدند، و از چرای آن نیز شما اطلاع دارید. در سال های بعد تحت جمهوری ویمار (Weimarer Republik) [ نام غیررسمی رایش آلمان از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ ] نوشته های سو سیالیستی کلاسیک و با صلاحیت تازه ای در اثر انقلاب عظیم اکتبر، و گزارشات بنای جامعه ای نو به دست شما بود، که مرا به این آرمان ها متعهد، و به آگاهی رساندند."

از خواندن این قطعه از نطق برشت بلافاصله می توان این برداشت را نمود، که او این جا اعلام می کند وی از زمان رسیدن خبر انقلاب اکتبر به آلمان به طرف دار پرحرارت آن مبدل شد، و جزء مهمی از خوراک فکری او را از آن پس نوشته های کلاسیک مارکسیسم و گزارشات نتایج بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی تشکیل دادند. در صورتی که حقیقتاً چنین نبود. باید توجه داشت برشت در کاربری زبان آلمانی استاد بود. او توانایی به کار بردن زبان را به صورتی داشت که خواننده یا شنونده را متوجه سازد آن چه می خواند یا می شنود دارای مفهوم پوشیده دیگری است. با ملاحظه دقیق تر سخنان برشت می توان دریافت که برشت فقط می گوید، خبر انقلاب روسیه به گوشش رسید، و انعکاس آن را در زادگاهش مشاهده نمود. او حتی یک کلمه در خصوص نوع واقعی " تعهدش " بر زبان نمی آورد، و در جای دیگر این نطق درباره قضیه جنگ داخلی در بایرن صرفاً به بیان واژه هایی مربوط به ورود زنان کارگر به شوراها و سپس اعلام هیجان زده " چه روزهایی! " اکتفاء می کند. مطمئناً بسیاری در رابطه با کلاسیک های سوسیالیسم و اهمیت بنای سوسیالیسم برای برشت می توانند گمان کنند آن ها می باید بلافاصله پس از ۱۹۱۷ زندگی برشت را هنایانده باشند. در صورتی که در نطق او فقط کلمه " بعد " ذکر می شود، و آن نمی تواند ضرورتاً به مفهوم " آنآ بعد " باشد، بلکه هم چنین به خوبی می تواند مفهوم " دیرتر " را به رساند. در نتیجه بدون آن که برشت دروغ مستقیمی گفته باشد، این واژه های او می توانند مربوط به سال های پس از ۱۹۲۶ باشند، و ما واقفیم که آن ها به خوبی با این سال مطابقت پذیرند، در حالی که شنوندگان نطق او و خوانندگان متن آن به سادگی باور می کنند آن ها مربوط به سال های ۱۹- ۱۹۱۷ هستند. هنر زبانی برشت در این جا به شکل دیگری نیز آشکار می گردد. درباره انقلاب آلمان به کنایه می گوید: " مبارزات، به طوری که شما مطلعید، به پیروزی نینجامیدند، و از چرای آن نیز شما اطلاع دارید." و منظور او از این " چرا " یکی از منازعه آمیزترین چراها در تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیسم اروپا در سده بیستم بود، که در صورت جستار پاسخ صحیحش مسلماً پیش گیری از بسیاری منازعات، تفرقه ها و حوادث ناگوار در اردوگاه سوسیالیسم بین المللی امکان پذیر می بود.

در توصیف رسمی شوروی از زندگی برشت - به تنظیم وی.اس. تروجانکر (V.S. Trojanker)<sup>۳</sup> - در رابطه با موضوع واکنش برشت در قبال شکست انقلاب نوامبر آلمان آمده است: " شکست پرولتاریای آلمان در انقلاب نوامبر و رفتار لجام گسیخته ارتجاع امپریالیسم اراده نویسنده را برای مبارزه خرد نکرد. او به شرکت فعالانه اش در زندگی عمومی و سیاسی ادامه داد." خواننده شوروی با خواندن این سطور به احتمال قوی می باید این برداشت / اشتباه را کرده باشد، که برشت بلافاصله پس از زمستان انقلاب آلمان، ۱۹- ۱۹۱۸، فعالانه در زندگی سیاسی شرکت جسته باشد. در ۱۹۵۵ برشت زیرکانه پیشنهاد شرکتش در جناح چپ انقلابی را تا جایی که ممکن بود سال ها به عقب برد! فردریک اون (Frederic Ewen) (۱۹۸۸-۱۸۹۹) در شرح حال نامه اش درباره برشت، که از چند نظر جالب است، با لحن خشک می گوید: " او در آخرین سال

هایش میل به عقب بردن پیشینه جریان بلوغ سیاسیش را داشت.<sup>۴</sup> اما برشت در سال های قبل از ۱۹۵۵ برعکس این سعی زیرکانه برای تمدید پیشینه انقلابی خود رفتار کرد. قبل از آن زمان شرح ها و اشارات او به گذشته سیاسیش متفاوت بود، به عنوان نمونه ضمن مقاله ای در مجله *Film-Kurier* (پیک فیلم)، مورخ ۹ نوامبر ۱۹۲۸ به مناسبت دهمین سالروز انقلاب نوامبر آلمان، درباره خود و نسل خود چنین نوشت: " همه ما بدون آگاهی سیاسی بودیم (...). من فرق چندانی با اکثریت غالب سربازان نداشتم، که طبیعتاً از جنگ افسرده و دلسرد بودند، بی آن که قادر به اندیشیدن سیاسی باشند. من رغبت چندانی به فکر به این دوره ندارم." یا در جایی دیگر، در یادداشتی که ناشرش ورنر هشت (Werner Hecht) (۲۰۱۷-۱۹۲۶) تاریخ آن را سال ۱۹۳۵ ذکر می کند (ولی بر نسخه محفوظ آن در " با یگانی برشت"، ذخیره شماره ۳) (۱۹۷۲) تاریخ سال ۱۹۳۲ گذاشته شده، نوشت: " وقتی که من یک نویسنده شناخته شده بودم، هنوز آگاهی ای از سیاست نداشتم و هرگز کسی به من کتابی از یا درباره [ کارل ] مارکس (Marx) [Kar] (۸۳-۱۸۱۸) معرفی نکرده بود. (...). من از الفبای سیاست اطلاع نداشتم، و حتی شناختم از زندگی عمومی در آلمان در حد یک دهقان خرد در بوهیم بود." و در این جا با در نظر داشت سال ۱۹۲۶، که " غرق خواندن سرمایه" بود، می نویسد: " (...). و آن موقع، ابتداء آن موقع من مارکس را خواندم." خوانندگان علاقمند به مقایسه این بیانات برشت و جزئیات شان درباره گذشته سیاسی او می توانند به متن اصلی (آلمانی) آن ها در کتابی حاوی نوشته های سیاسی برشت<sup>۵</sup> رجوع کنند.

به طور خلاصه می توان گفت، اگر برشت در ۱۹۵۵ فعالیت سیاسیش در جناح چپ را حتی الامکان به زمان عقب تری می برد، پیش از تاریخ مزبور برعکس این رفتار می کند، یعنی می کوشد ناآگاهی سیاسیش را حتی الامکان به زمان جلوتری به کشد، یقیناً به این مقصود که آن را عذری برای عدم فعالیتش در زمان پیش تری قرار دهد. در هر حال چنین بیاناتی نقیضه گویی و لذا شک برانگیزند: از یک طرف " نوشته های سوسیالیستی کلاسیک" - و " با صلاحیت تازه ای در اثر انقلاب عظیم اکتبر" (۱۹۱۷) - برشت را متعهد ساخته بودند؛ از طرف دیگر تا سال ۱۹۲۶ " کسی هرگز" به او " کتابی از یا درباره مارکس معرفی نکرده بود!"

ما این مطلب آغازین تحلیل مان را با مکتبی در نظر رئیس " مرکز برشت" در آلمان شرقی (سابق)، هشت، درباره تعهد سیاسی برشت در سال های جوانی او به پایان می بریم.

در زمان هنرنمایی افتخاری گروه نوازندگان برلین (Berliner Ensemble) در سال ۱۹۷۱ در پاریس در جشن یکصدمین سال کمون پاریس<sup>۶</sup>، هشت گفت و گویی با دانشجویان در شعبه ای از دانشگاه پاریس داشت. این گفت و گو بر روی نوار ضبط گردید، و نسخه کوتاه و تصحیح شده اش در کتاب هشت درباره برشت<sup>۷</sup> مندرج است. ضمن گفت و گو یک دانشجو از هشت پرسید: " از آن جا که در کتب مختلف اطلاعات متفاوتی وجود دارد، من علاقمندم بدانم برشت از چه زمانی شروع به مطالعه مارکسیسم کرد." هشت به او پاسخ داد: " برشت در نامه معروفش به هائوپتمان می نویسد، که غرق خواندن سرمایه است. حالا دیگر باید به صراحت به رسد. مسبب این یک نمایشنامه بود، جو فلیشهاکر، که او مشغول نوشتن آن بود: در آن می باید یک بورس باشد، و برشت علاقه داشت پی به برد سفته بازی (معاملات قمار) چگونه صورت می گیرد. گفته برشت در نامه اش به نظر من نباید چنین فهمیده شود، که او سابق بر آن با مارکسیسم آشنایی نداشته است. موضوع این بود که او در مرحله مشخصی از کارش بدون شناخت دقیقی از مارکسیسم قادر به ادامه نبود. چند روز پیش کتاب برشت *Schriften zur Politik und Kunst* (نوشته ها درباره سیاست و هنر) این جا در فرانسه بیرون آمده است. شما با خواندن اولین قطعات متعلق به پیش از ۱۹۲۶ به آسانی می توانید تأیید کنید، که برشت در زمانی زودتر با اندیشه های مارکسیستی آشنایی داشته است. در زمان جمهوری شورایی در مونیخ او عضو شورای سربازان بود، و بیانات بعدش در خصوص آگاهی سیاسی او در آن دوره فقط باید به صورت انتقاد سخت برشت مسن از جوان فهمیده شود."

گوینده بالا به وضوح بر اصل " بله، اما با این همه" سخن می گوید: از یک طرف به نامه معروف برشت به قصد تعیین زمان آگاهی سیاسی او رجوع می دهد. از طرف دیگر به طور پوشیده می خواهد تفهیم کند هنگامی که برشت از ناآگاهی سیاسیش سخن می گوید، ما نباید او را باور کنیم: این فقط

برشت مسن عاقل است که برشت جوان کم عقل تر ولی از حیث سیاسی عاقل تر را گوشمالی کرده است! او به جهت قابل اطمینان تر جلوه دادن این توضیح بی آن که چشم به هم به زند، می گوید که در زمان جمهوری شورایی در مونیخ برشت عضو شورای سربازان بود؛ ادعایی که ما بعد به آن خواهیم پرداخت. هم چنین می گوید، که با خواندن اولین قطعات برشت متعلق به قبل از ۱۹۲۶ می توان تأیید کرد، که برشت در زمانی زودتر با اندیشه های مارکسیستی آشنا بود. ولیکن هشت ما را از منظور دقیقش از " آشنا بودن" مطلع نمی سازد. آیا منظور او اینست که برشت فقط از وجود اندیشه های مارکسیستی اطلاع داشته، یا آن که به قدر کافی مطالعه شان کرده و یا احتمالاً آن ها را پذیرفته بود؟

در مبحث بعد ما بر اساس مواد مربوط به شرح حال و آثار شخص برشت چگونگی کار و ماهیت نوشتارهای برشت جوان را از آغاز نویسندگی او تا به زمان نامه معروفش به هائوپتیمان در سال ۱۹۲۶ بر خواهیم رسید، و بر پایه این بررسی، در مورد صحت یا سقم قضیه فعالیت کمونیستی - مارکسیستی برشت در تاریخی زود در حیاتش نظر خواهیم داد.

\*\*\*

دوره جوانی برشت مصادف با روی دادهای مهمی بود: جنگ جهانی اول از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ - انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه - جنگ داخلی در روسیه از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ و مداخله نظامی قدرت های خارجی، بالاخص فرانسه و انگلستان در روسیه (۱ ژوئیه ۱۹۱۸ ۴۰۰۰ نفر از نیروهای متفقین در خاک روسیه وجود داشتند. ۲ اوت همان سال شمار سربازان متفقین به ۱۰۰۰۰ نفر رسید. ۴ سپتامبر ۴۵۰۰ سرباز آمریکایی و در آغاز نوامبر ۷۰۰۰ سرباز ژاپنی به نیروهای مداخله گر ملحق شدند) - فروپاشی نظامی آلمان و انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ با نتیجه برانداختگی حکومت قیصری و برقراری جمهوری در بایرن، ابتداء دولت انقلابی ایسنر در زمستان ۱۹ - ۱۹۱۸ و سپس جمهوری شورایی در مونیخ در آوریل ۱۹۱۹ و در سال های بعد اوضاع شبیه به جنگ داخلی در بخش های وسیعی از جمهوری آلمان فدرال.

فاما واکنش برشت جوان در قبال روی دادهای چگونه بود؟

## ۱

### نویسنده جوان

#### برشت و جنگ جهانی اول

۱ اوت ۱۹۱۴ آلمان قیصری به روسیه تزاری اعلان جنگ داد. سپس ارتش آلمان بدون اعلان جنگ به دول بی طرف بلژیک و لوکزامبورگ حمله ور شد، و به فرانسه اعلان جنگ داد. این آغاز جنگ جهانی اول بود، که به یکی از عظیم ترین کشتارهای بشر در تاریخ تبدیل گردید.

قبل از این جنگ، در دوره صلح، روحیه دانش آموزان در دبیرستان برشت در آئوگسبورگ تا درجه یازدهم دی میهن پرستانه، سروری طلبانه بود، و این مسلماً با بروز جنگ تقویت نیز گردید. جلسات و تظاهرات " میهن پرستانه"، مشق های شبه نظامی کم و بیش داوطلبانه در دستور کار قرار داشت. مدارس و منازل از جان و دل پیشیبانان " قضیه" آلمان بودند.

در این زمان برشت جوان سخت مشغول نوشتن بود. اما آیا او درباره جنگ چه می نوشت؟

در اوت ۱۹۱۴ برشت در نشریه گوینده، ضمیمه نشریه تازه ترین اخبار آئوگسبورگ ملاحظاتی تحت عنوان "Notizen über unsere Zeit" (یادداشت هایی درباره زمان ما) می نویسد، از جمله: " اکنون - در این ایام گوش های همه ما به قیصر است. (...) اکنون همه یکپارچه بزرگی او را می پذیرند. حتی سوسیال دموکرات ها به او سوگند وفاداری خورده اند. (...) کل ملت وفادارانه در وحدت است، هر تفرقه حزبی امکان ناپذیر شده است. (...) شخصیت قوی آلمانی، که نویسندگان و اندیشمندان آلمان آن را طی

قرون پدید آورده اند، اینک نیرویش را می نمایاند. مردان ما با آرامش و فهمیده، ولی مشتعل از اشتیاق به جنگ می شتابند. (...) همه ما آلمان ها به جز خدا از هیچ چیز بر روی زمین ترسی نداریم." برشت در روزنامه عصر مونیخ - آئوگسبورگ سری "Augsburger kriegsbriefe" (نامه های جنگ آئوگسبورگیانی) را می نویسد، و در آن ها از جمله درباره دستجات پیاده در حرکت (در ۱۹۱۴ جنگ هنوز به طور عمده با نیروی زمینی صورت می گرفت) سخن می گوید. در داستان بلندی با عنوان "Der Freiwillige" (داوطلب) درباره مردی می نویسد که از اجتماع طرد شده، ولی پس از معرفی داوطلبانه خود به ارتش دیگر بار در خانواده بزرگ ملت پذیرفته می شود. هم چنین به گونه شاعرانه خدمات جنگی را می ستاید. دسامبر ۱۹۱۴ در شعری از جاسوس هانس لودی (Hanns Lody) که به دست انگلیسیان اسیر و اعدام گردیده، قدردانی می کند. ژانویه ۱۹۱۵ در شعری قیصر ویلهلم دوم (Wilhelm II) (۱۹۴۱ - ۱۸۵۹ / سلط. ۱۹۱۸ - ۱۸۸۸) را می ستاید. آوریل همان سال شعری درباره افسر جوان مقتولی می سراید. ژوئیه آن سال شوق زده توصیف می کند چگونه کشاورزی در بلژیک ویران و تاراج شده از سر وفاداری و وظیفه شناسی به وسیله آلمان ها مراقبت می گردد. (در خور یادآوری است که تنها در اولین هفته های جنگ آلمان ها تقریباً ۵۰۰۰ بلژیکی غیرنظامی را کشتار کردند!) اوت سال مزبور در شعر "Der Tsingtausoldat" (سرباز تسینگتائو) به ستایش سرباز آلمانی در چین دور که در جنگ با ژاپن به قتل می رسد، می پردازد.

جای تعجب است یکی از اشخاص تا درجه زیاد سهیم در پیدایش استنباط از برشت جوان به صورت دست چپی افراطی، ویلهلم بروستل (Wilhelm Brüstle) سردبیر پیشین نشریه تازه ترین اخبار آئوگسبورگ بود، که در نوامبر ۱۹۴۸ در مقاله ای با عنوان "من چگونه برشت را کشف کردم؟" در یک روزنامه اعلام کرد: "از حیث سیاسی برشت در همان سال دوم دبیرستان دست چپی بود." و این همان سردبیری است که "یادداشت هایی درباره زمان ما،" داوطلب" و اشعار برشت در ستایش به گفتمان قهرمانان آلمانی را در نشریه پیشینش انتشار داده بود!

نوشته های فوق الذکر برشت جوان مؤید این هستند که او در نخستین سال جنگ در ذوق و شوق دبیر ستانش و بخش اعظم مردم برای جنگ یا در هر حال پذیرش جنگ سهیم بود. با نظر به آن چه گفته شد، ادعای زیر از هشت در کتابش Bertolt Brecht (برتولت برشت) (۱۹۶۳) علناً گمراه کننده است: "برشت که از آغاز جنگ مخالف پرشور جنگ بود (...)." او این ادعا را در چاپ جدید کتابش در سال ۱۹۶۹ با عنوان دیگر Bertolt Brecht, Leben und Werk im Bild (برتولت برشت، زندگی و کار در تصویر) (بدون تاریخ انتشار) تکرار کرده است.

اما ناگفته نماند که در قطعات منثور و اشعار برشت درباره جنگ چیز دیگری غیر از گزاف گویی میهن پرستانه نیز وجود دارد. با خواندن دقیق آن ها می توان نزد نویسنده جوان توجه فزاینده او به بهاء پیروزی عظمت ملی و نظامی را تشخیص داد. چنان که او با همدردی ژرف درباره مادران - در هر دو سوی جبهه: خودی و غیرخودی - و مجروحین می نویسد، که برای پر کردن جای سربازان مقتول به جبهه باز گشت داده می شوند. او عمیقاً نگران خانواده هایی است که سرپرستان شان از آن ها به دورند. او شاهد نا چیزی "کمک مالی جنگ" به خانواده ها می باشد.

جنگ به زودی صورت موضعی به خود گرفت، و صدها هزار قربانی ستاند. در زمان عید کریسمس ۱۹۱۴ آلمانی ها قریب ۷۵۰۰۰ مرد را در جبهه غرب از دست دادند. مجروحین و معلولین، کهن سالان و خردسالان و بیوگان در تصویر شهرها چشمگیر بودند. بخش اعظم جمعیت آلمان دچار گرسنگی بود. زمستان ۱۷ - ۱۹۱۶ وحشت ناک می نمود. ابتداء در اکتبر ۱۹۱۸ برشت به خدمت نظام وظیفه فراخوانده شده، به صورت سرباز بهداشت در بیمارستان نظامی به خدمت گمارده شد، اما فقط برای زمان کوتاهی، زیرا در آن تاریخ جنگ رو به اتمام بود. آتش بس در نوامبر سال مزبور برقرار گردید، و خدمت برشت در ژانویه ۱۹۱۹ خاتمه یافت.

از پائیز ۱۹۱۵ برشت از ادامه نوشته های میهن پرستانه اش دست کشید. اما برداشت های یأس انگیز از جنگ که در او انباشته شده بود، با قوت شدید احساسی و بیانی، که جنبه ای از طبیعت برشت بود، در نوشته هایش ظاهر گشتند. یکی از حملات قلمی شدید برشت بر ضد جنگ با شعر مشهور "Legende"

"vom toten Soldaten" (افسانه سرباز مُرده)، سروده شده در پایان سال ۱۹۱۸ و نشانگر تغییر ریشه ای برخو رد برشت به پدیده جنگ بود. این شعر برشت درباره سربازی است که از پا در آمده و به خاک سپرده شده است، اما در چهارمین سال جنگ او را از قبر بیرون می آورند، و در برابر کمیسیون بازرسی قرارش می دهند، که وی را مستعد خدمت اعلام می کند، و برای بار دوم به جبهه ارسال می گردد تا با مرگ قهرمانا نه روبه رو شود. شعر عمیقاً مؤثر، غیرطبیعی و شوم بود. انگیزه سرایش آن نیز شوم بود. برشت خود در این خصوص بیست سال بعد، در اوت ۱۹۳۸ نوشت: " بهار ۱۹۱۸ ژنرال قیصری [اریش] لودندورف (Ludendorff)[Erich] ]۱۹۳۷-۱۸۶۵] برای آخرین بار در سراسر آلمان از ماس تا ممل، از آتش تا کمر بند کوچک [ دریای بین جزیره فین و شبه جزیره یولاند متعلق به دانمارک] برای گردآوری ماده انسانی جهت استفاده در حمله بزرگش در جست و جو بود. هفده ساله ها و پنجاه ساله ها احضار و به جبهه گسیل می گردیدند. دو حرف ک.دابلوی (K.W)، اختصار "Kriegsverwendungsfähig" (مستعد خدمت) برای چندمین بار وحشت و هراس در میلیون ها خانواده زاد. مردم می گفتند: حالا مُردگان را برای خدمت جنگی از قبر بیرون می آورند. " افسانه سرباز مُرده" یک شعر بااهمیت بود، و آن در واقع نقش ویژه ای در حیات برشت بازی کرد. شعر در اصل قرار بود در چاپ نخست مجموعه شعر مشهور Hauspostille (هائوسپوستیل) درج گردد، که آماده نشر در انتشارات کیپنهئور (Kiepenheuer Verlag) در ۱۹۲۲ بود، ولی ناشر به سبب این شعر جرئت نشر مجموعه را به خود نداد. این شعر یکی از دلایلی بود که نازیست ها نام برشت را در صورت اشخاصی که برای بازداشت در نظر گرفته بودند، در همان زمان کودتای نافرجام شان در نوامبر ۱۹۲۳ در مونیخ وارد کردند، و بعد نیز همین شعر بهانه سلب تابعیت آلمانی برشت از او در ژوئن ۱۹۳۵ گردید. راه درازی از مقالات، قطعات منثور و اشعار میهن پرستانه - جنگ ستایانه سال های ۱۵-۱۹۱۴ تا شعر " افسانه سرباز مُرده" در ۱۹۱۸ وجود داشت. آن راهی بود که بخش اعظم آلمانی ها پیمودند: از پذیرش، اشتیاق به جنگ تا یأس و تنفر از عواقب وحشت انگیز آن، قصابی انسان ها و نیازها تا انقلاب نوامبر آلمان با برقراری جمهوری و برکنار ساختن بعضی از آن شمار بسیاری که به قمار با زندگی ملت پرداختند. برشت جزیی از این سفر بود. اما آیا او به اندازه کافی از آگاهی سیاسی، علاقه سیاسی برخوردار یا فعال بود؟ آیا زندگی و اندیشه هایش، بر اساس آن چه از شرح حال و آثارش می دانیم، دورنمای سوسیالیستی مشخصی داشت؟ در حقیقت هیچ گواهی و مدرکی دال بر این وجود ندارد، و چیزی آن را محتمل نمی سازد.

آن چه از تولید ادبی برشت از زمان نگارش مقالات و اشعار میهن پرستانه تا پایان جنگ بر جای ما نده است، به روشنی گویای پناهندن برشت از خوف زندگی روزانه جنگ زده به داخل دایره ای از جوانان هممسلک مشغول با شعرگویی و داستان سرایی است. برشت عضو مرکزی مسلط این دایره بود. تنها فرق مهم دایره او با دوائر دیگر از آن نوع این بود، که سرکردگی این دایره را یک نابغه آینده برعهده داشت. روحیه دایره برشت به وسیله دوست دوره جوانی او هانس اوتو مونسترر (Hanns Otto Münsterer) (۱۹۰۰-۷۴) در کتابش Bert Brecht, Erinnerungen aus den Jahren 1917 - 1919 (برت برشت، خاطرات سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۹) (۱۹۶۳) به نحو عالی توصیف شده است. این کتاب به دو دلیل در تنویر دایره برشت حائز اهمیت می باشد: کتاب بخشاً مبتنی است بر یادداشت های روزانه حفظ شده مونسترر، و نه فقط از این جهت که نویسنده آن ها چه چیزی به خاطر دارد یا می پندارد پس از آن همه سال به خاطر داشته باشد، آن گونه که متأسفانه در مورد بسیاری از " خاطرات" طبیعی است؛ و بخشاً بسیاری از اطلاعات کتاب از طرف چاپ های بعد آثار و یادداشت های شخصی برشت تأیید می گردد. این هر دو دلیل تقویت کننده قابل اعتماد بودن توصیفات مونسترر به صورت منبع می باشند (البته نه بدان معنا که جزئیاتی در کتاب تأمل پذیر نباشند). از کتاب مونسترر این برداشت را می توان کرد، که تنفر برشت و دایره او از جنگ واقعی بود، ولی قرار دادن این مورد در یک رابطه سوسیالیستی مشکل می باشد. ما هم چنین از طریق این کتاب با ادبیات مورد مطالعه برشت آشنا می گردیم. او محتوای کتب را می بلعید: آثار فریدریش شیلر (Friedrich Schiller) (۱۸۰۵-۱۷۵۹)، فریدریش هیل (Friedrich Hebel) (۱۸۱۳-۶۳)، فرانک و دکنیند (Fra

(nk Wedekind) (۱۸۶۴-۱۹۱۸)، امیل زولا (Émile Zola) (۱۸۴۰-۱۹۰۲)، گی دو مویاسان (Guy de Maupassant) (۱۸۵۰-۹۳)، فریدریش نیچه (Friedrich Nietzsche) (۱۸۴۴-۱۹۰۰)، رودیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) (۱۸۳۶-۱۹۳۶)، شارل بودلر (Charles Baudelaire) (۱۸۲۱-۶۷)، باروخ دو اسپینوزا (Baruch de Spinoza) (۱۶۳۲-۷۷)، فرانسوا ویلون (François Villon) (تقر. ۶۳-۱۴۳۱)، راینر ماریا ریلکه (Rainer Maria Rilke) (۱۹۲۶-۱۸۷۵)، کنوت هامسون (Knut Hamsun) (۱۸۵۹-۱۹۵۲)، فئودور داستایوفسکی (Fjodor Dostojevskij) (۱۸۲۱-۸۱) و آثار نویسندگان زیاد دیگر ادبیات زیبایی شناسی و تخصصی (آلمانی و خارجی، قدیمی و مدرن) و علاوه بر ادبیات جدی، انبوهی رمان وحشت انگیز و جنایی. اما نکته قابل تأمل و مهم این که ادبیات مورد مطالعه برشت نه شامل آثار سوسیالیست های بزرگ: مارکس، فریدریش انگلس (Friedrich Engels) (۱۸۲۰-۹۵) بودند، و نه شامل آثار شخصیت های مهم سوسیال دموکراسی آلمان کارل کائوتسکی (Karl Kautsky) (۱۸۵۴-۱۹۳۸)، آگوست بیل (August Bebel) (۱۸۴۰-۱۹۱۳)، ویلهلم لیبکنشت (Wilhelm Liebknecht) (۱۸۲۶-۱۹۰۰)، ادوارد برنشتین (Eduard Bernstein) (۱۸۵۰-۱۹۳۲) و فرانکس مهرینگ (Franz Mehring) (۱۸۱۹-۱۹۱۶)، و نه حتی آثار نظریه پردازان عمده مارکسیست: ولادیمیر ایلیچ لنین (Vladimir Il'ic Lenin) (۱۸۷۰-۱۹۲۴)، جورجی پلخانوف (Georgi Plekhanov) (۱۸۵۶-۱۹۱۸) و روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) (مقت. ۱۹۱۹-۱۸۷۱). اینان نویسندگانی نبودند که در آن تاریخ برشت جوان مشتاق مطالعه آثارشان باشد.

درباره آتمسفر سیاسی عمومی در دایره برشت در سال ۱۹۱۹، بر بستر روی دادهای سیاسی حاد سپسین جنگ مونستر می نویسد: "اساساً دانش ما در زمینه سیاست تا حد شگفت انگیزی ناچیز بود، و نمی توان از عقیده سیاسی ثابتی در هیچ کدام از ما در آن نقطه زمانی سخن گفت. برشت بعدها اغلب به نادانی عمیقش از ابتدایی ترین موضوعات اقرار کرده است. ما طبیعتاً به خوبی اسامی مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین را می شناختیم، ولی دانش ما از آن ها دست دوم یا سوم بود و معمولاً به قطعاً تی خوانده شده در جزوات متوسط محدود می شد. من بعضی از نوشته های زمان را در اختیار داشتم، [از کارل لاندائور (Karl Landauer)] [۱۸۹۱-۱۹۸۳] و نطق های ایسنر، اما از آن ها فراگیری چیز مهمی درباره مارکسیسم، درباره نظریه اجتماعی و اقتصادی آن ممکن نبود."

کارها، مطالعات و نوشته های برشت، به علاوه سخنان مونستر درباره آتمسفر سیاسی مؤید نادانی سیاسی برشت در سال های جوانی او و همزمان تکذیب ادعای هشت است، که برشت مارکسیسم را "می شناخت" - در هر حال در این سال ها.

نیز می توان پنداشت بیانات بعضی پژوهشگران در باب برشت، مثلاً ارنست فریدریش شوماکر (Ernst Friedrich Schumacher) (۱۹۱۱-۷۷) در کتابش *Die dramatischen Versuche Bertolt Brechts 1918- 1933* (تجر به دراماتیک برتولت برشت ۱۹۳۳-۱۹۱۸) (۱۹۵۵)، درباره فاصله گیری برشت از و مخالفت او با جنگ امپریالیستی، بی آن که عمداً به دروغ آلوده باشد، تصویری تماماً اشتباه آمیز از برشت جوان و رویکرد سیاسی او ارائه می کنند. این سوسیالیست آلمان شرقی (سابق) است که پس از جنگ جهانی دوم (۴۵-۱۹۳۹) جنگ جهانی اول را به صورت امپریالیستی مشخص می سازد، نه برشت جوان در آن سال ها. هیچ مدرکی اثباتگر یا محتمل ساز این وجود ندارد، که برشت دارای کوچک ترین آگاهی از بحث ها در موضوع امپریالیسم و جنگ امپریالیستی بوده باشد. تا جایی که دانسته است برشت و دوستانش نه بر ضد جنگ امپریالیستی، اما بر ضد جنگ بودند.

بنابراین انزجار و خشم برشت از - و در عرصه ادبیات - هم چنین مخالفت او با جنگ صادقانه بود، اما بی آن که این مخالفت - در هر حال با جنگ جهانی اول - از موضع سوسیالیستی باشد. اکثر مخالفین جنگ - با موقعیت مسلط شان در *یو.ا.س.بی.دی* - نه بر ضد سرمایه داری و امپریالیسم بودند، و نه بر ضد سوسیالیسم، ولی صرفاً موافقین با پایان داده شدن به کشت و کشتارها و برکنار ساخته شدن مسئولین مصائب، قیصر و اطرافیانش.

شوماکر در کتاب دیگرش تحت عنوان *Leben Brechts in Wort und Bild* (زندگی برشت در نوشته و تصویر) (۱۹۷۸) عطف توجه می دهد - چنان که ما نیز در قبل عطف توجه دادیم -، برشت جوان در نامه

هایش مربوط به جنگ نیاز و نامکفی بودن " کمک مالی جنگ" به زنان کارگر را مکرراً ذکر می کند. سپس ادامه می دهد: " یعنی او در همان وقت جنگ را به صورت یک مسئله طبقاتی استنباط می کرد، با وجود این که او موافق با کاهش داوطلبانه درآمد (قبل از مالیات) به نفع نیازمندان بود." در این قول باید به توافق با کاهش داوطلبانه درآمد توجه داشت، زیرا تمایل به حل شدن مسائل اجتماعی با اداء سهم داوطلبانه یک مشخصه مهم موضع لیبرالی - بورژوازی بود. دیگر این که ملاحظه شوماکر را چنین می توان فهمید، که برشت در این مورد نقطه نظر طبقاتی، به شیوه مارکسیست ها، اتخاذ کرده بود، و بنابراین برشت در همین نقطه زمانی به مارکسیسم جهت گیری کرده است.

ولیکن اولاً یقین نیست که بر طبق نوشته شوماکر برشت واقعاً زنان کارگری را که این جا مورد نظر می باشد، در وهله نخست به صورت نمایندگان یک طبقه استنباط می نمود. با نظر به پیشنهاد برشت در مورد سهم داوطلبانه به نظر می رسد روشن باشد که او آن زنان را صرفاً انسان های تهیدست نیازمند مساعدت استنباط می کرد. چنین پیشنهادی را بسیاری از شهروندان خیر بی آن که سوسیالیست یا کمونیست باشند، به پیش می کشیدند؛ دوماً حتی اگر برشت در این جا واقعاً نقطه نظر طبقاتی اتخاذ کرده باشد، باید پرسید: بسیار خوب، که چه؟ نقطه نظر طبقاتی از سوی بسیاری - حتی مخالفین طبقه کارگر - اتخاذ می شد. مسلماً تفاوت اساسی بین پذیرفتن هستی طبقات و مبارزه طبقاتی و پذیرفتن سوسیالیسم و کمونیسم وجود دارد. در این خصوص مارکس و لنین بسیار نوشته اند. اندیشه های مارکسیستی حدت بخشیدن به مبارزه طبقاتی و کاربری آن برای حذف حق مالکیت خصوصی بر وسائل تولید؛ تصرف قدرت سیاسی و آغاز بنای سوسیالیستی روابط اجتماعی، در آن تاریخ ابداً محلی در افق برشت جوان نداشتند.

### برشت و انقلاب روسیه

به خاطر داریم برشت در نطق سیاسیگزاریش در مسکو در سال ۱۹۵۵ " انعکاس" انقلاب اکتبر را در آلمان ذکر کرد. پرسه این که آیا این روشنایی شرق پرتوی بر دنیای درونی برشت نیز افکند؟ این طبیعتاً ممکن است، اما نه اثبات پذیر. با کاوش آثار برشت و ادبیات شرح حالی موجود در باب او تقریباً هیچ چیز درباره انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه، تصرف قدرت از سوی بلشویک ها در نوامبر همان سال، پیمان صلح " برست - لیتوفسک" (Brest - Litovsk) در مارس ۱۹۱۸، که در پیدایش موج اعتصابات در آلمان، هم چنین در آنگسبورگ مؤثر بود، جنگ داخلی در روسیه به چشم نمی خورد. از هیچ نوشته ای آلمانی یا روسی درباره انقلاب روسیه و زمان سپسین آن زکری به میان نیامده است.

گفتیم تقریباً هیچ چیز. این بدان معناست که در آثار و منابع مطالب ناچیز جسته و گریخته موجود مربوط به موضوع بحث ما علاوه بر بی اهمیت بودن، نسبت به انقلاب روسیه و بلشویسم چندان مثبت نمی باشند. در حقیقت برعکس. برشت در نامه ای به کاسپار نهر (Caspar Neher) (۱۹۶۲-۱۸۹۷) در پایان نوامبر ۱۹۱۷، یعنی پس از هر دو انقلاب روسیه، می نویسد: " به نظر می رسد روسیه کماکان بیمار و معقول باشد." (یعنی چه؟) واز قلم مونسترر (بهار ۱۹۱۹) می خوانیم: " من به خاطر می آورم برشت چگونه یک بار با دیالکتیک متقاعد کننده منافع سیستم شورایی را شرح می داد، ولی در آخر بلشویسم را یک بیماری نامید، که بر آن باید غلبه کرد." در دفاتر وقایع روزانه برشت ما به این یادداشت، مورخ سپتامبر ۱۹۲۰ برمی خوریم: " من در زیرزمین کیندل (Kindl) [یک آبجوفروشی در مونیخ] نشسته ام و به آقای گلدشمیت (Goldschmidt) [ظاهراً دکتر آلفونس (Alfons) گلدشمیت (۱۹۴۰-۱۸۷۹)]، که در تابستان همان سال ۱۹۲۰ دو کتاب کوچک درباره اتحاد شوروی بیرون داده بود] گوش می کنم، که از وضعیت اقتصادی روسیه، خالصاً از چرندیات مجرد درباره تراست ها و سیستم های کنترل حرف می زند. من زود می روم. آن چه مرا به وحشت انداخته بی نظمی واقعاً پدید شده در روسیه نیست، بلکه آن نظم واقعاً مورد نظر است. من اکنون کاملاً مخالف بلشویسم هستم: نظام وظیفه عمومی، جیره بندی امور معیشت، کنترل، لو دادن، خویش پرستی. علاوه بر آن در بهترین حالت: موازنه، برقراری، سازش. من می گویم

خیلی متشکر، ولی رغبتی به آن ها ندارم." این گونه مطالب مبین دو موردند: بخشاً - به دلیل ناچیز بودن شان - برشت اصلاً از چنین موضوعات سیاسی آگاهی نداشت، یا به آن ها علاقمند نبود. بخشاً موضع او - تا جایی که به توان آن را موضع دانست - عمده منفی بود.

علاوه بر چنین مطالبی، یک شعر منازعه انگیز از برشت با عنوان "Gesang des Soldaten roten Ar mee" (شعر سرباز ارتش سرخ) نیز در دست است، که برای نخستین بار در ۱۹۲۷ در مجموعه شعر هائو سپوستیل درج شد. برشت سپس بازانتشار این شعرش را غدغن ساخت، غدغنیتی که تا به تاریخ انتشار *Gedichte und Lieder* (اشعار و قصاید) برشت در ۱۹۵۶، یعنی تا زمانی که برشت در قید حیات بود، رعایت گردید. دلیل غدغنیت شعر از طرف برشت به طوری که در یادداشت های مجموعه ذکر شده، " اشتباه شدن مکرر" ارتش سرخ بایرن با ارتش سرخ شوروی بود. در رابطه با این موضوع خاصه انتقاد آبوش از مجموعه شعر هائوسپوستیل در شماره اکتبر ۱۹۲۷ *Die Rote Fahne* (پرچم سرخ)، ارگان مرکزی ک.پی.بی، در خور تأمل است، که او در آن از جمله به شعر برشت با این عقیده که آن فقط می توانست بر ضد اتحاد شوروی باشد، حمله کرد. سال بعد آبوش در ضیافتی در تئاتر پیسکاتور (Piscator) برشت را ملاقات نمود، و برشت آن جا در مورد شعرش به او توضیح داد: " آن شعری درباره ارتش منظم شوروی نیست. آن مربوط به ارتش سرخ جمهوری شورایی مونیخ است." این توضیح برشت سپس وفادارانه از سوی دوستانش، ناشران آثارش و هم چنین پژوهشگران تکرار شده است. مونسرتنر می نویسد: شعر برشت " طبیعاً" مربوط به ارتش منظم شوروی (ارتش سرخ) نمی باشد. توضیح برشت توسط هائوپتمان در یادداشت های اشعار و قصاید ذکر شده. مورد تأیید شوماکر قرار گرفته. ادگار مارش (Edgar Marsch) (و. ۱۹۳۸) آن را در کتابش *Brecht-Kommentar zum lyrischen Werk* (تفسیر برشت از اثر غزلی) (۱۹۷۴) تکرار کرده است. کلاوس ولکر (Klaus Völker) (و. ۱۹۳۸) در کتاب شرح حالیش بدون تفسیر به آن رجوع داده است.

اما شعر برشت واقعاً درباره چیست؟ آن از سرزمینی از هم پاشیده سخن می گوید، که فرزندان را در ارتش سرخ به " راه های تاریک" پرتاب می کند. آن ها روی اسب های شان بر زمین لخت می خوابند؛ یخ به سرعت آب شونده بهار شستشوی شان می دهد؛ تابستان سرخ آتشین آن ها را می سوزاند؛ برف پائیز شلاق شان می زند؛ سوز زمستان تا مغز استخوان شان رخنه می کند. در این سال ها واژه آزادی در دهان سربازان سرخ بی صدا می شود: " آزادی، بچه ها، هرگز نیامد" (*Die Freiheit, kinder, die kam nie*) و صورت هایی با دندان های جانوران وحشی در دسته حامل پرچم سرخ، غیرانسانی ظاهر می شوند. چنین ادامه می یابد، از جهنمی به جهنم دیگر؛ سرانجام با قلوب منجمد و با " دست های خون آلود، خالی" به بهشت شما (euer Paradeis) وارد می شوند!

آیا چنین توصیفی می توانست مناسب " ارتش سرخ" بایرن، آن گونه که برشت به آبوش توضیح داد، باشد؟

مبارزات در بایرن بین انقلابیون از یک طرف و ارتش و چندین گروه آزاد (Freikorps) از طرف دیگر، که به شکست انقلابیون انجامید، از حیث مکانی به بایرن جنوبی، عمده به حومه و پایتخت آن مونیخ، از حیث زمانی کم و بیش به نیمه دوم آوریل ۱۹۱۹ محدود بود. شرکت کنندگان در این مبارزات در طرف سرخ ها را نمی توان در رابطه معقولانه ای با توصیف برشت در شعرش از یک سرزمین پهناور، که در آن جا سربازان سرخ سال ها طی بهار، تابستان، پائیز و زمستان در حرکت بودند، قرار داد. شعر ایداً مناسبی با " ارتش سرخ" بایرن ندارد، که هستی کوتاهش (منحصر به ماه آوریل ۱۹۱۹) یک واقعیت است، و به همین دلیل نمی توانست شاهد تعویض فصول چهارگانه در گستره سرزمینی پهناور و در حرکت مداوم در آن جا باشد. برعکس، شعر برشت به خوبی مناسب ارتش سرخ شوروی است، البته از دیدگاه نسبتاً غیردوستانه.

علاوه بر این که بر اساس محتوای شعر برشت و آگاهی ما از ارتش سرخ بایرن نامحتمل است شعر مربوط به نیروهای سرخ بایرن باشد، حتی بنا بر ملاحظات دیگری می توان نتیجه گرفت که شعر اصلاً

ربطی به سربازان سرخ در بایرن ندارد، زیرا می توان پرسید: آیا برشت در چه تاریخی این شعر را سروده است؟

ولکر در کتابش *Brecht-Chronik* (شرح وقایع زندگی برشت) در زیر تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ می نویسد: " در جشنی در میخانه گابلر (Gabler) [ در آئوگسبورگ، پاتوغ برشت و دوستانش] برشت (... ) " افسانه سرباز مُرده" و برای نخستین بار " شعر سرباز ارتش سرخ" را به آواز می خواند. " بر اساس این نوشته ولکر که شعر برای نخستین بار در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ از زبان برشت به آواز خوانده شده، می توان گفت شعر باید در تاریخی زودتر از آن، لااقل در زمان کوتاهی قبل از آن سروده شده باشد.

اما در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ در بایرن ارتش سرخ وجود نداشت. این نقطه زمانی هنوز مصادف با دولت ایسنر می باشد، که در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل گردید. ایسنر در ۲۱ فوریه به قتل رسید، و ابتداء پس از آن تاریخ مبارزه سیاسی بین پارلمان بایرن و نخست وزیر سوسیال دموکرات یوهانس هافمان (Johannes Hoffmann) (۱۸۶۷-۱۹۳۰) از یک طرف و از طرف دیگر " شورای مرکزی (Zentralrat) انقلابی که متکی بر شوراهای کارگران و سربازان بود، آغاز گردیده، به برقراری جمهوری شورایی سرخ، در وهله نخست در ۷ آوریل - تحت رهبری اختلاطی از انواع چپی ها - و در وهله دوم در ۱۳ آوریل - تحت رهبری کمونیستی - منتهی شد. دولت سرخ به وسیله نیروهای دولتی و گروه های آزاد به شیوه وحشیانه سرکوب گردید؛ آخرین مبارزات در مونیخ در ۲-۱ مه ۱۹۱۹ روی دادند. نتیجه این که ابتداء تحت دولت شورایی در آوریل پدیده ای موسوم به ارتش سرخ یافت می شد، اما آن در زمانی که برشت برای نخستین بار در ماه ژانویه سال مزبور شعرش را به آواز می خوانده، وجود نداشته است. به عبارت دیگر برشت چگونه می توانسته شعری درباره چیزی به نویسند که وجود نداشته است؟!

کل این قضیه به نظر ساختگی می رسد. به احتمال قوی برشت آن را به مقصود کشیدن پرده بر این واقعیت که در جوانیش شعر را درباره ارتش سرخ شوروی نوشته، مطرح ساخته باشد. این قضیه سال ها پس از درگذشت برشت در ادبیات درباره او شبیح گونه منزل گزید. به عنوان مثال پژوهشگر کلاوس شو همان (Klaus Schuhmann) (و. ۱۹۳۵) در کتابش *Der Lyriker Bertolt Brecht 1913 - 1933* (غزل سرا برتولت بر شت ۱۹۳۳-۱۹۱۳) (۱۹۶۴) در رابطه با شعر برشت علناً می نویسد: " مشکل نیست ملاحظه این که (... ) منظور کدام کشور است. جنگ، روی دادهای انقلاب و قربانیان تحت چالش تدافعی جمهوری شوروی را دچار نیازهای اقتصادی ساخته بود. مملکت قحطی زده و در خون غرق بود. سربازان پیشاپیش بی رمق از جنگ، حال به مبارزه علیه مهاجمین خارجی سرگرم بودند. ارتش نمی توانست حتی از یک تن از آن ها صرف نظر کند. نه حتی در مواردی که کسی نمی دانست آنان در خدمت چه چیزی باید باشند. یقیناً بسیاری باید پرچم سرخ را که در رأس این چالش معلول محرومیت ها و نیازها حمل می شد، " پرچم غیرانسانی" تلقی کرده باشند.<sup>[۸]</sup> حتی برشت جوان در این نقطه زمانی هنوز معنی این چالش را که احتمالاً باید جریانش را در مطبوعات بورژوایی دنبال کرده باشد، درنیافته بود. یواس. پی. بی در بایرن تحت هنایش نظریه پرداز حزب ایسنر از انقلاب سوسیالیستی در روسیه فاصله گرفت."

با توجه به این سخنان واضح محل شگفتی است که همین شوهمان شش سال بعد (در ۱۹۷۰) در گزاره خود در خصوص پیدایش و تاریخ مجموعه شعر *هائوسپوستیل* این قضیه را به اندازه ای مه آلوده می کند که نمی توان تشخیص داد آیا او به توضیح پیش گفته برشت باور دارد یا نه. ظاهراً شوهمان باید خود را مجبور از ملاحظه برخی چیزها دیده باشد!

سخن کوتاه، بی تفاوت به چگونگی برخوردها به توضیح برشت، مهم است ذکر این که آبوش سال ها بعد در مصاحبه ای در نشریه *Neue deutsche Literatur* (ادبیات نوین آلمان) (شماره ۱، ۱۹۷۸) گفت، که در ۱۹۲۸ به برشت پاسخ داده بود، که در هر حال شعر او را از نظر سیاسی نادرست می دانست.

## برشت و انقلاب نوامبر آلمان، جمهوری شورایی مونیخ

شوراهای کارگران و سربازان که در جریان انقلاب آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ برقرار گشتند، طبیعتاً تا حدودی از انقلابات روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ هنایش پذیرفته بودند، اما اشتباه خواهد بود شوراهای آلمانی و شوراهای روسی (= سویت ها) را یکسان شمرد. مشخصه شوراهای آلمانی هرگز ریشه ای شدن و اراده مبارزه و قدرت نمونه شوراهای روسی نبود، و احزاب آلمانی رهبری کننده در جناح چپ، *اس.پی.دی* و *یو.اس.پی.دی* عمده در مورد گزینش جمهوری دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی و ترجیح آن به جمهوری شورایی توافق نظر داشتند.

از حیث زبانی عدم سوء تفاهم و عدم اختلاط معنی شوراهای آلمانی و روسی تقریباً غیرممکن است. واژه روسی "Sovjet" معادل واژه آلمانی "Rat" به معنای شورا می باشد. بنابراین هنگامی که روس ها خبر یافتند برشت عضو "شوراهای سربازان و کارگران" در آلمان است، این را - از نظر زبانی صحیح - به روسی "Sovjet rabotjikh i soldatskikh deputatov" ترجمه کردند، و مردم روسیه "Rat" های آلمانی را با "Sovjet" های روسی یکسان استنباط نمودند. بر طبق این استنباط برشت بیش از آن که در واقع انقلابی بود، در نظر مردم روسیه انقلابی جلوه کرده است.

اسپارتاکیست ها و دیگران در جناح چپ افراطی مسلماً مایل به گرداندن انقلاب به سمت سوسیالیستی بودند، ولی توان لنین و حزب بلشویک او با سیاست به شدت مرکزگرایانه و برخوردار از انضباط آهنین در آلمان وجود نداشت. بخش اعظم اعضاء شوراهای کارگران و سربازان و توده های پشتیبان آن ها از سوسیال دموکرات ها تشکیل می یافتند. آن ها نمایندگان انقلاب سوسیالیستی - به ماناد کمونیستی - نبودند، اما نمایندگان یک قیام خلقی عریض با اهداف جمهوری خواهانه، ضد نظامی گرانه و صلح طلبانه. کنگره ملی شوراهای کارگران و سربازان، برگزار شده در دسامبر ۱۹۱۸ به عنوان عالی ترین مقام ملی انقلاب، دولت دائر *اس.پی.دی* - *یو.اس.پی.دی* را به رسمیت شناخت، و به برگزاری انتخابات برای مجمع قانون گذاری پرداخته، هیئت ریاستی مرکب از سوسیال دموکرات ها برگزید.

ضمناً شوراهای در آلمان بسیار متفاوت تر از در روسیه بودند. اکثر شوراهای در آلمان بدون نفوذ سیاسی بوده، جهت دائر نگاه داشتن اداره امور، از جمله امر نامطبوع "نظم و آرامش" مورد استفاده یا سوء استفاده قرار می گرفتند. شوراهای کارگران و سربازان با پلاکاردها و اعلانات دستی از سربازان بازگشته از جنگ و از خدمت رزمی شان قدردانی می کردند. نوشته های پلاکاردها و اعلانات دستی با حروف درشت سربازان را فرامی خواندند به "نگهدار نظم باشید"، "فقط توسط نظم ما به آزادی، صلح و نان دست می یابیم". مونسستر با سطور زیر در خاطراتش بی شک تصویر قابل اعتمادی از اکثر شوراهای انقلاب نوا میر - اما نه از همگی آن ها - ارائه می کند: "پس از انقلاب شوراهای سربازان در میهن چیزی جز معتمدانی نبودند که اغلب بنا بر پیشنهاد خود افسران انتخاب می گردیدند، آن ها قبل از هر امری اختیار بیان شکایات نفرات از تدارکات و مسائل روزانه مشابه را داشتند، (...). آن ها طبیعتاً از اجازه دخالت در سیاست برخوردار نبودند."

مسلماً شوراهایی مجری نوعی قدرت سیاسی کنترل کننده و مکمل در کنار ارگان های جا افتاده (سنتی) و هم چنین شوراهای قلیل دیگری عهده دار کل قدرت سیاسی یا در کوشش برعهده گرفتن آن نیز یافت می شدند.

در بایرن شوراهای کارگران و سربازان مونیخ در ۷ نوامبر ۱۹۱۸ ایسنر نویسنده و روزنامه نگار (از *یو.اس.پی.دی*) را به ریاست جمهوری برگزیدند. قدرت قیصر و دولت قیصری از صحنه ناپدید گشتند. قدرت دولت در اختیار این یا آنانی قرار گرفت، که به آن جنگ زدند. بایرن به جمهوری تبدیل گردید. شوراهای کارگران و سربازان مونیخ به گونه نوعی مرجع کنترل در کنار دولت - ائتلافی از *اس.پی.دی*، *یو.اس.پی.دی* و یک تن بدون حزب - عمل می کردند، و ایسنر، از آن جا که سیاست و مقاصدش روشن و به آسانی قابل توضیح نبودند، خواستار یک پارلمان منتخب بر پایه قانون اساسی، یک دولت مسئول در برابر پارلمان و شوراهای به منزله مقامات مشاور در کنار پارلمان و دولت بود. در آئوگسبورگ شوراهای کارگران و سربازان در همکاری با تشکیلات اداره شهری بخش مهمی از وظایف آن و قبل از هر امر تضمین ادامه بدون مزاحمت کلیه کارکردهای آن را برعهده گرفتند. در این جا کارگردان یک آموزگار

سوسیالیست به نام ارنست نیکیش (Ernst Niekisch) بود، که از حیث سازمانی جزو یواس.پی.دی باقی ماند، و بعد به ریاست شورای مرکزی شوراها در مونیخ در زمان جمهوری شورایی رسید.

در انتخابات پارلمان بایرن در ژانویه ۱۹۱۹ یواس.پی.دی کم تر از ۲٪ آراء را، حزب دهقانان بایرن تقریباً ۳۷٪ آراء را و اس.پی.دی به تقریب ۳۴٪ آراء را کسب نمودند. ایسنر حاضر به کناره گیری بود. تحولات ظاهراً در مسیر قانون اساسی - پارلمانتاریستی جریان داشتند. آن گاه ایسنر در ۲۱ فوریه به قتل رسید. ۱۹ مارس پارلمان منتخب جدید تشکیل جلسه داده، به تصویب قوانین اختیارات گسترده ای برای دولت نوین تحت هافمان (از اس.پی.دی) پرداخت، و سپس منحل گردید. زمان بعد از این قضیه یک چنان ریشه ای شدن شدید، بخشاً آشفته در جناح چپ - و نه بدون ارتباط با جمهوری شورایی در مجارستان و امید به تکامل مشابه در اطریش - به عمل آمد، که در آوریل ۱۹۱۹ به جمهوری شورایی و جنگ داخلی پی رو آن منتهی گردید.

تا جایی که به برخورد برشت به تحولات مربوط می گردد، او در چند مورد توضیح داده است، که پس از انقلاب نوامبر عضو شورای سربازان بود، و این موضوع ضمناً در بخش اعظم ادبیات درباره برشت تکرار گردیده است. اما آیا حقیقت امر کدام است؟ آیا ما واقعاً چه چیزی درباره کارکرد برشت در دوره انقلاب بی از نوامبر ۱۹۱۸ تا مه ۱۹۱۹ می دانیم؟

چنان که به خاطر داریم برشت خدمت نظام وظیفه اش را به صورت سرباز بهداشت از ۱ اکتبر ۱۹۱۸ تا ۹ ژانویه ۱۹۱۹ انجام داد. در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۸ دولت ایسنر تصمیم گرفت نمایندگان شوراها باید تنها در سربازخانه ها، هم چنین در بیمارستان های نظامی انتخاب شوند، و این تصمیم از سوی شوراها در آئوگسبورگ در ۲۸ نوامبر تأیید گشت. با توجه به این برشت فقط می توانست در این نقطه زمانی انتخاب شود، و ظاهراً پس از اتمام خدمت فعال نبود، به عبارت دیگر عضویت او در شورا به مدت کم تر از ۶ هفته دوام داشت. اکثر کتب شرح حالی درباره برشت نیز عضویت او در شورا را " کوتاه مدت" ذکر می کنند. فاما در مورد نفس عضویت، ولکر ظاهراً چندان آن را باور ندارد. می نویسد، برشت احتمالاً برای نمایندگی رفقای خود انتخاب گشته بود، و ضمناً گواهی های قابل اعتمادی در خصوص قضیه وجود ندارد. اما به نظر می رسد ولکر این جا فراموش کرده باشد که در کتاب *Brecht in Augsburg, Erinnerung en, Dokumente, Texte, Fotos* (برشت در آئوگسبورگ، خاطرات، اسناد، نوشته ها، عکس ها) (۱۹۷۵) تألیف ورنر فریش (Werner Frisch) / ک. دابلوی. اوبرمیر (K.W. Obermeier) نامه ای از نیکیش، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۸ نقل می شود، که در آن نوشته شده، برشت واقعاً عضو شورای کارگران و سربازان در آئوگسبورگ بود، ولی او تا آن جا که نیکیش آگاه است، " هرگز نقش چشم گیری نداشت." البته نامه نیکیش شامل این ضعف مشابه در کتاب مذکور است، که اشخاص گواهی دهنده به صورت کتبی یا شفاهی از اموری سخن می گویند که مربوط به ۵۰ سال پیش از آن زمان هستند. ولی به قول نیکیش، برشت واقعاً عضو شورا - بی تفاوت به برجستگی یا غیربرجستگی - بود. آیا ولکر دلیل خاصی برای عدم باور به گزاره نیکیش به مؤلفین کتاب بالا داشته است؟

در ضمن عضویت برشت در شورا مورد گواهی یک عضو برجسته در آن زمان، والننتین بائور (Vale ntin Bauer) نیز قرار گرفته است. اسپارتاکیست پیشین جورج پرم (Georg Perm) روایت می کند، که برشت اغلب به صورت ناظر و شنونده در جلسات شورای کارگران و سربازان در آئوگسبورگ حاضر می گشت، اما نه به صورت شرکت کننده فعال. و یکی از دوستان برشت، که با رئیس شورای سربازان در آئوگسبورگ ویلهلم اولشووسکی (Wilhelm Olschewski) (۱۹۳۳ - ۱۸۷۱) و با فرمانده شهر سوسیال دموکرات هینز ادلمان (Heinz Edelman) (۲۰۰۹ - ۱۹۳۴) همکاری نزدیک داشت، راجع به بهار ۱۹۱۹ می گوید، که او با برشت برای نخستین بار در جلسه ای ترتیب یافته از سوی یواس.پی.دی آشنا گردید، و نه در رابطه با کار شورایی.

عضویت برشت در شوراهای سربازان پس از قتل ایسنر نه به اثبات رسیده و نه به هیچ شکلی احتمال داده شده است. برعکس، همه چیز نشانگر عدم عضویت او می باشد.

با نظر به آن چه گفته شد، پاسخ پیشین هشت به دانشجوی فرانسوی که برشت "عضو شورای سر با زان در جمهوری شورایی مونیخ بود" علناً گمراه کننده است.

از نکات فوق به علاوه نکات دیگری در زمینه علانق و فعالیت برشت در جریان انقلاب نوامبر آلمان و جمهوری شورایی نتیجه زیر حاصل می گردد:

برشت واقعاً عضو شورای سربازان در آئوگسبورگ به صورت نماینده بیمارستان نظامی بود، نه عضو برجسته و چندان فعال و فقط برای زمان کوتاه؛ هم چنین او در جلسات حاضر می گردید. او بنا بر اظهارات خویش و دیگران (هائوپتمان و بعضی دوستان دوره جوانی) به مدت کوتاهی عضو *یواس.پی.دی* بود، ولی در این خصوص مدارکی در دست نیست. در مونیخ او در ارتباط با انتخابات مجمع ملی در ژانویه ۱۹۱۹ در جلسات مختلفی حاضر بوده، و در یکی از آن ها با منشی ایسنر، روزنامه نگار فلیکس فشنباخ (Felix Fechenbach) (۱۹۳۳-۱۸۴۹) رابطه ای بی دوام برقرار کرده، که در کتاب ولکر شرح وقایع زندگی برشت در زیر تاریخ ۱۶ ژانویه ذکر شده است.

در آغاز فوریه ۱۹۱۹ برشت در جلسه ای در مونیخ، ترتیب یافته به وسیله *یواس.پی.دی* به مناسبت قتل لیبکنشت و لوکزامبورگ شرکت جست. در اواسط همان ماه نهر در دفتر وقایع روزانه اش یادداشت کرد: "برشت به حرف ها جنبه سیاسی می دهد، درباره سوسیالیسم و اسپارتاکیست ها سخن می گوید." چند روز بعد برشت به اتفاق رفقاییش در آئوگسبورگ در تظاهراتی به مناسبت قتل ایسنر شرکت نمود، و فردای آن روز با نهر در مراسم تشییع جنازه ایسنر در مونیخ حاضر گردید.

در جلسات سیاسی و بحث های زنده در آجوفروشی ها برشت با چندین عضو کم و بیش سرشناس و فعال *یواس.پی.دی* ملاقات کرد، و با آن ها بحث های سیاسی داغی داشت. در ضمن آن ها او خود را از نظر سیاسی مستقل مشخص می ساخت. از جمله اعضا مذکور بودند: همسر پرم، لیلی (Lilly)، که عضو کمیته انقلابی زنان در آئوگسبورگ بود. پرم، که در آخرین مبارزه علیه گروه های آزاد "اپ" (Epp) در ۲۰ آوریل در آئوگسبورگ شرکت داشت. توسط پرم، برشت با توماس سردبیر نشریه *اراده* مریم آشنا گردید، و در اثر آن به همکاری با نشریه در زمینه تئاتر پرداخت. توماس به نظر ولکر "اولین مارکسیستی بود، که تا حدودی نفوذ سیاسی در برشت داشت." امی لاورمان (Emmi Lauer mann)، که یک فعال جوان با استعداد اد آوازخوانی بود، و اغلب در جلسات انقلابی می نواخت و می خواند، نیز به اشکال دیگری در کار انقلابی شرکت داشت.

به نظر می رسد فعالیت انقلابی برشت در این دوره تنها جنبه ای - و به احتمال قوی نه مهم ترین جنبه - از زندگی سیاسی بی قرار او بوده باشد. بر اساس مواد شرح حالی موجود درباره او می توان تأیید کرد، در این زمان انقلابی مهم ترین امر در نظر برشت معاشرت با دوستان، انجمن با دوستان در شهر، رستوران ها، آجوفروشی ها، میخانه ها، رفتن به فاحشه خانه ها و گردش های مستانه در شهر - که اغلب در کتاب ولکر شرح وقایع زندگی برشت ذکر می شود - تئاتر روی و گفت و گوهای تمامی ناپذیر - عمده با نهر - درباب هنر و به ویژه هنر خود او (برشت) و اهمیت نهر برای آن، نوشتن و بازنوشتن و دگرنوشتن کارهایش، خاصه نمایشنامه های *Baal* (آتش) (۱۹۱۸) و *Trommeln in der Nacht* (صدای طبل ها در شب) (۱۹۱۹) بود. در ایام پس از روز عید پاک (ایستر) ۱۹۱۹ که اعضای گروه های آزاد آئوگسبورگ را به اشغال خود درآورده، به سوی مونیخ در پیش روی بودند، برشت مشغول تفریح با تماشای مسخرگی در بازار سنتی آئوگسبورگ بود. در ۲ مه سال مزبور، که آخرین مقاومت در مونیخ سرکوب گردید، و پژواک تیرها در آئوگسبورگ می پیچید، برشت سرگرم خواندن از نمایشنامه اش *آتش* برای دوستان خود بود. از فراین پیداست فعالیت مستند برشت در جناح چپ در این دوره به جای آن که نتیجه یک تعهد سیاسی اندیشمندانه باشد، بیش تر جزئی از یک زندگی پرتب و تاب و بی قرارانه بود. این برداشت از آن جا تقویت می گردد، که برخلاف روایت مونستر در همکلامی با دیگران که "آنان" دارای رویکرد چپ بودند، مولری سرت (Müllereisert) و والتر برشت (Walter Brecht)، از اعضای دایره برشت از "سفیدها" جانب داری می نمودند، بی آن که این امر مزاحمت چندانی در رابطه فی مابین اعضا تولید کند. ولکر در کتابش ذکر می کند: "دایره برشت جوان روی دادهای انقلابی را به صورت یک ماجرا ملاحظه می

کردند." و آبوش می نویسد: " برشت نه شرکت کننده در، اما فقط تماشاگر علاقمند انقلاب نوامبر آلمان در ۱۹۱۸ و جمهوری شورایی مونیخ در ۱۹۱۹ بود." گزاره هر دو اینان مقرون به حقیقت است.

بهترین آئینه رابطه برشت با محیط، تولید هنری اوست. وی موضع خود در قبال انقلاب نوامبر و ریشه ای شدن پی رو آن را در نمایشنامه اش *Spartakus* (اسپارتاکوس) (۱۹۱۹)، بعد تغییر نام داده شده به *صدای طبل ها در شب* اتخاذ نمود. او نگارش اولین نسخه نمایشنامه را در ۱۳ فوریه ۱۹۱۹ به اتمام رساند، و بنابراین الهام بخش او انقلاب نوامبر بود، نه مبارزات آوریل در بایرن، یعنی آن گونه که اغلب ذکر کرده اند. مبارزات ژانویه در برلین (قیام اسپارتاکیست ها) (ابتداء جزء نسخه بعدین نمایشنامه برشت گردید. او نظر فوشتوانگر، که به عنوان نویسنده به رسمیت شناخته شده مرتبط با دنیای تئاتر و انتشارات بود، را در مورد نمایشنامه جويا شد. سپس چند بار نمایشنامه را بازنوشت. آن ابتداء در سپتامبر ۱۹۲۲ در مونیخ و یک ماه بعد در برلین به اجراء گذاشته شد. نمایشنامه سبب ساز آن گشت که *جائزه هنر تئاتر کلیست (Kleist)* توسط ناقد برلینی هربرت ایهرینگ (Herbert Ihering) (۱۹۲۷-۱۸۸۸) در سال ۱۹۲۲ به برشت اعطاء گردد. ایهرینگ ضمن معرفی نمایشنامه نوشت: " برت برشت بیست و چهار ساله سیمای شاعرانه آلمان را از روزی به روز دیگر تغییر داده است. با برت برشت زمان صدایی دیگر، آهنگی دیگر، بصیرتی دیگر یافته است." ایهرینگ هم چنین تأکید کرد، برشت در این نمایشنامه - بر خلاف سائر نویسندگان نسل او - انقلاب را تشکیل دهنده زمینه " یک عمل انسانی" قرار داده است.

نمایشنامه برشت از حیث سیاسی به هیچ وجه مثبت نیست؛ مشخصه آن از یک طرف نفرت از جامعه بورژوایی آلمان و جنگ آن، از طرف دیگر نگرش بی رحمانه و افشاء کننده است.

برشت پس از جنگ جهانی دوم به هنگام بازچاپ شدن نمایشنامه های گذشته اش، در تفسیری بر آن ها با عنوان "*Bei Durchsicht meiner ersten Stücke*" (ضمن بازخوانی اولین نمایشنامه هایم) (۱۹۵۴) بیان داشت، که بینش پیشین او به وی اجازه توصیف جدیت محض قیام پرولتاریایی زمستان ۱۹۱۹-۱۹۱۸ را نداده بود، اما فقط اجازه توصیف شرکت کاملاً غیرجدي " قهرمان" عوام فریب را.

خاتمه می توان خلاصه نمود، به نظر می رسد برخورد برشت به انقلابات روسیه و آلمان عمده یکسان، و او در انقلاب آلمان صرفاً تماشاگر بود، نه شرکت کننده، و توصیفش از مشاهداتش را تحت تأثیر کامل تجربه فرومایگی و بی کفایتی انسان به عمل آورد.

شوماکر در فصل پسین کتابش تجربه دراماتیک برتولت برشت ۱۹۳۳-۱۹۱۸ در رابطه با نحوه برخورد برشت به انقلاب ناکام آلمان نوشته است: " پرولتاریا در ۱۹۱۸ به استنباط برشت مأموریت تاریخی را به جا نیآورده بود. بنابراین برشت از آن روی برگردانید." در این جا مستقیماً سخنی گفته می شود، که غیرمستقیماً اندیشگی ای نزد برشت در این سال ها فرض می کند، که واقعیت ندارد. در تفسیر مذکور برشت موردی که نشانگر انتظار او در خصوص سمت گیری پرولتاریا باشد، به چشم نمی خورد. او هیچ نظری در مورد " مأموریت تاریخی پرولتاریا"، گفتمانی فی النفسه به مفهوم تفکر مارکسیستی<sup>۱</sup>، نداشت. تا جایی که آگاهیم او در این سال ها هیچ چیز از مارکسیسم نمی دانست. چون او انتظاراتی از پرولتاریا نداشت، و بر طبق گواهی ها به پرولتاریا روی نیآورده بود، پس هم چنین نمی توانست چندان از آن روی برگرداند. پرولتاریا احتمالاً به سختی در دنیای فکری او وجود داشت. همه چیز نشانگر اینست که او در سال های آینده پرولتاریا را به منزله نیروی سیاسی هادی کشف کرد، و به آن امید بست.

شوماکر سطور بالا را در سال ۱۹۵۴ به رشته تحریر درآورده، و این نوشته او بیش تر جوابگوی چشمداشت " دیگران" از یک نویسنده در جناح چپ بوده تا اعتناء به نظر واقعی برشت در ۱۹۱۹. هنگامی که در ۱۹۷۸ کتاب شرح حالی شوماکر درباب برشت انتشار یافت، جو معنوی آلمان شرقی (سابق) از چند جهت ملایم بود، و او می توانست به خود اجازه افشاء این را دهد، که فصلی از چاپ ۱۹۵۴ کتاب در نتیجه ممیزی مقامات وقت حذف شده بود.

اما بی تفاوت به این مورد، او در هر حال به توصیف برشت در زمان مابعد انقلاب آلمان به صورت شخصی آشفته و پریشان حال که بینشش تاریک تر از گذشته گردیده، و سپس تحت نفوذ مارکسیسم

منور شده، پرداخته است. در این رابطه او از جمله می نویسد: "تاریکی افزایش یابنده استنباط برشت از انسان ها و دنیا در پایان دوره جوانی او شگفت آور است."

در این مورد که استنباط برشت از انسان ها و دنیا حقیقه تاریک بود، حق با شوماکر است. ولی تعبیر او از واژه "افزایش یابنده" غلط می باشد، زیرا واژه در این رابطه به مفهوم تحول به بدتر از پیش است(- چون که پرولتاریا برشت را نومید ساخته بود!). ما درباره استنباط برشت از دنیا در بعد به قدر کافی سخن خواهیم گفت. در پایان این مبحث در این رابطه شعری از برشت ذکر می کنیم با عنوان "Die Legende der Dirne Evlyn Roe" (افسانه اولین رو فاحشه)، که آن را در سال ۱۹۱۷ در ۱۹ سالگی سروده، و شعر منعکس کننده استنباط تاریک او از دنیاست، یعنی در زمانی پیش تر از آن که پرولتاریای آلمان با نحوه عمل خود مایه نومیدی برشت شده باشد. حقیقت اینست که بینش تاریک برشت بر انسان ها و سرنوشت شان در این دنیا پدیده ای پیش رس بوده، نه چیزی که تا درجه ویژه یا مهمی زاده انقلاب ناکام آلمان بوده باشد.

### روشنگری ها و پانوشت ها

۱- Hans Bunge: *Fragen Sie mehr über Brecht, Hans Eisler im Gespräch*, München, 1970.

۲- اصرار برشت در مورد ترجمه شدن متن نطق او مشخصاً به وسیله پاسترناک به روسی خود یک نکته قابل تأمل است، زیرا پاسترناک، چنان که می دانیم، دارای موضع انتقادآمیز در قبال انقلاب روسیه بود، و به همین دلیل یک شخصیت فرهنگی منازعه انگیز در اتحاد شوروی به شمار می رفت، و ضمناً اثر ادبی بااهمیتش رمان دکتر ژيوگو (۱۹۵۶) اهمیت مرکزی در دوره مابعد جوزف استالین (Josef Stalin) (۱۹۵۳-۱۸۷۹) کسب کرد. به پاسترناک و رمان دکتر ژيوگو در بخش های نخست و دوم بررسی "دگرگونی فرهنگی در شوروی پیشین (از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۳)" از توفان آراز در سایت ایران تر بیون، بهمن و اسفند ۱۳۹۷ پرداخته شده است.

۳- Bertolt Brecht, *Bio-bibliografitjeskij ukasatel*, Moscow, 1955

۴- Bertolt Brecht, *Sein Leben, Sein Werk Zeit*, Frankfurt a.M., 1973

۵- *Schriften zur Politik und Gesellschaft*, Frankfurt a.M., 1968

۶- در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کمون پاریس به صورت یک رژیم انقلابی اعلان گردید، و آن کم عمر بود. دولت از کارگران، روشنفکران، مستخدمین ادارات و نمایندگان خُرده بورژوازی ترکیب می یافت. بورژوازی فرانسه با پشتیبانی پروس کمون را سرکوب ساخت. آخرین سنگر آن در ۲۸ مه سال مزبور سقوط کرد، و تخمیناً ۳۰۰۰۰ کمونارد کشته شدند.

کمون پاریس، به طوری که هنری لِفبوره (Henri Lefebvre) (۱۹۰۱-۹۱) تأیید می کند، میوه "سازش" یک نوع "جبهه مشترک" پی روان پیر ژوزف پرودون (Pierre - Joseph Proudhon) (۱۸۰۹-۶۵) و میخائیل باکونین (Mikhail Bakunin) (۱۸۱۴-۷۶) از یک سو و ژاکوبینیست ها و بلانکیست ها از سوی دیگر بود. هم مارکسیست ها و هم آنارشویست ها رویداد کمون پاریس را مؤید صحت نقطه نظرات شان می دانستند. اما شکی نیست که ایدئولوژی کموناردها بسیار بیش تر هنجاریافته از اندیشه های فدرالیستی و ضددولت آنارشویست ها بود تا از اندیشه های مرکزگرایانه مارکسیست ها؛ البته این بدان معنا نیست که کمون پاریس آنارشویستی بوده باشد، که مسلماً نبود. قیام کموناردها به شیوه مرکزگرایانه و به وسیله یک حزب سیاسی هدایت نگردید. آن دارای ماهیت خودرو و مردمی بود. پس از برچیده شدن دستگاه دولت بورژوازی، یک شورای کمونال انقلابی، که همزمان کارکردهای قوای مقننه و مجریه را برعهده گرفت، جانشین آن گردید. اعضاء شورا مرکب از نمایندگان مستقیماً برگزیده با اختیارات مقید بودند.

۷- Brecht - *vielseitige Betrachtungen*, Berlin, 1978

۸- گزاره لوئیس فیشر (Louis Fischer) (۱۸۹۶-۱۹۷۰) نیز درباره جنگ داخلی و آثار آن در روسیه در اثر شرح حالیش درباره لنین تحت عنوان *The Life of Lenin* (زندگانی لنین) (۱۹۶۴) جالب است: "جنگ داخلی روسیه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸] تا ۱۹۲۱ یک اقدام طولانی، پرهزینه، فاجعه آمیز بود. آن اقتصاد کشور را به ویرانی کشید و مردمی را که پیشاپیش طی سه سال و نیم جنگ جهانی که به بدی تدارک دیده شده، و به بدی به وسیله یک سلطنت و دیوان سالاری فاسد هدایت گشته بود، به آلام بی نهایت دچار ساخت. جنگ سفیدها علیه سرخ ها چند میلیون نفر را در معرض بیماری های مُسری قرار داد: این به معنای تضعیف شدید خون، مغز و دارایی روسیه بود. دستجات کودکان بی سرپرست و بزرگ سالان بی خانه و کاشانه در شهر و ده ویلان و سرگردان بودند و برای بقاء یا صرفاً میل به تخریب دست به قتل و غارت می زدند. کشور زمانی آن قدر طولانی در آغوش مرگ به سر برده بود، که خشونت عادی تر از روابط آرام گردید: زندگی یک انسان بیش تر یا کم تر فرق نازلی داشت. این مشی و روش به بهای هستی ده هাজার انسان تمام شد.

جنگ داخلی میراثی از بی قانونی و نابودی جسمی بر جای گذارد. آن دو ویژگی را در روان روس برجسته ساخت، ویژگی هایی که در تناقض با یکدیگر و در عین حال مکمل یکدیگرند: گرایش به آنارشی و اطاعت جویی محض. بلشویسم می با بد اولی را متوقف و دومی را تقویت کند."

۹- شوراهای روسی در انقلاب ۱۹۰۵ به صورت ارگان‌های انقلابی خودرو و از نوع نوین پدیدار گشتند. در کشوری که جنبش صنفی یا سنت اتحادیه‌ صنفی سازمان یافته پدیده ای دیرزاد بود، شوراهای با هماهنگی سازی مبارزات کارخانه‌های اعتصابی یک خلاء را پُر کردند. آزمون شوراهای برای همیشه در آگاهی کارگران حک شد، و هنگامی که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روی داد، انقلابیون رهبری کننده نیاز به ابتکار عملی تازه ای نداشتند. کارگران به صورت خود به خودی کارخانه‌ها را در اختیار گرفتند. برای بار دوم شوراهای خودی خود ظاهر گشتند، و انقلابیون حرفه‌ای را غافلگیر ساختند! لنین اذعان داشت، که توده‌های کارگر و دهقان "صدها برابر از بلشویک‌ها چپی‌تر" بودند. اعتبار و شهرت شوراهای به اندازه‌ای بود، که انقلاب اکتبر تنها به نام آن‌ها می‌توانست عملی گردانده شود. ولیکن شوراهای با وجود نیرو و زنده بودن عاری از یکپارچگی، از مومن انقلابی و تدارک یافتگی ایدئولوژیک بودند. این نقصان‌ها آن‌ها را به قربانیان سهل و ساده احزاب سیاسی با نظریات انقلابی نامشخصی تبدیل ساخت. حزب بلشویک به شوراهای به دیده بدگمانی می‌نگریست. بلافاصله پس از تصرف قدرت اراده خود به خودی و شکست ناپذیر سوسیالیزه کردن تولید اولین بیانیه را در کنترل کارگری یافت. بر طبق دستورنامه ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ شرکت کارگران در مدیریت کارخانه‌ها و تعیین بهای تولیدات کارخانه قانونی گردید. پس از انقلاب اکتبر کارکرد شوراهای خالصاً اسمی بود. آن‌ها به ابزاری برای قدرت دولت تبدیل داده شدند. لنین در ۲۷ ژوئن ۱۹۱۸ در کنگره شوراهای کارخانه اعلام کرد: "شما باید سلول‌های اساسی دولت شوید." از قول ولین (Volin) (۱۹۴۵-۱۸۸۲) نقل شود، موقعیت آن‌ها تا حد "ارگان‌های خالصاً اداری و مجری با وظائف محلی خُرد و بی اهمیت" کاهش داده شد، و به طور کامل به پی‌روان "دستورات" مراجع مرکزی: دولت و ارگان‌های رهبری کننده حزب تبدیل داده شدند. سیاست حزب بلشویک در قبال شوراهای در مورد اتحادیه‌های صنفی با سلب هر نوع استقلال آن‌ها و هم‌چنین اتحادیه‌های مصرفی و تعاونی خودروی مردم نیز به کار گرفته شد، و آن‌ها نهایتاً در ساختار ایلتی حزب بلشویک مستحیل گردیدند. حتی آپوزیسیون درون حزبی، آپوزیسیون کارگری (Rabotjaja Oppozitsija)، خواستار بازگشت به دموکراسی شورایی و خوداداری غدغن گردید، و تزه‌های آن، تهیه شده به وسیله یکی از شخصیت‌های رهبری کننده آپوزیسیون آکساندرا کولونتای (Aleksandra Kollontaj) (۱۹۵۲-۱۸۷۲)، در دهمین کنگره حزب (مارس ۱۹۲۱) مُهر "انحرافات خُرده بورژوایی و آنارشیستی" خورد. برای آپوزیسیون کارگری می‌توانید رجوع کنید به بررسی "بحث اتحادیه‌های صنفی در حزب بلشویک (۱۹۲۱-۱۹۲۰) - آپوزیسیون کارگری" از توفان آراز در سایت سیاسی - فرهنگی هفته، سال یازدهم، ژوئن ۲۰۱۷.

۱۰- مأموریت تاریخی پرولتاریا را انگلس در اثرش تکامل سوسیالیسم از واهی به علم چنین تعریف کرده است: "۳. انقلاب پرولتاریایی: تحلیل تضادها. پرولتاریا قدرت دولتی را تصاحب می‌کند، و در پرتو این قدرت وسایل تولید را از ماهیت سرمایه داری گذشته آن آزاد می‌سازد و به ماهیت اجتماعی‌شان آزادی کامل برای اعتبار یافتن می‌دهد. اکنون تولید اجتماعی طبق برنامه‌ای از پیش طرح ریزی شده ممکن می‌گردد. تکامل تولید موجودیت پیوسته طبقات اجتماعی مختلف را بیهوده می‌سازد. همان گونه که آنارشی در تولید اجتماعی ناپدید می‌شود، مقام سیاسی حکومت نیز از کار می‌افتد. انسان‌ها که سرانجام اربابان جامعه خود گردیده‌اند، همزمان اربابان طبیعت، اربابان خویش - آزاد می‌شوند. اجرای این عمل جهانی آزادی بخش مأموریت تاریخی پرولتاریای مدرن است. تحقیق مبادی تاریخی این عمل و لذا طبیعت خود آن و توأم برانگیختن طبقه‌ای که برای اجرای این عمل فراخوانده شده، اما فعلاً تحت سرکوب به سر می‌برد، شناخت شرائط و طبیعت عمل او، تئوری جنبش پرولتاریایی، سوسیالیسم علمی نامیده می‌شود."